





مکتبہ اسلامیہ لاہور

مکتبہ ماہنامہ کرم حاجی محمد سعید صاحب

VICTORIA SEMINAR PERSIAN SECTION

رقعات عالمیہ

از انتظام تام عاجز محمد علی احمدیہ

مکتبہ دارالافتاح بیروت مطبوعہ

۵۰۰۰۴



بإدارة  
المين القطر

استقلال و  
تسلیم و ایستادگی  
۵۴ دانشمند  
عزم و ابر  
و دانشمندان  
۵۶ دانشمندان  
خدا را حجت  
و دلیل او را  
۵۷

[illegible]

وکیل وقت زاده باشد  
در دین اسلام  
در احوال و امور  
باز در کتب و ادب  
عمده است  
پادشاهان و امرا  
عمه مبارک  
شگون ۱۳

1422a

10

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE16275

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد انشای شنای پادشاهی که سلطنتش مصون از زوال انتقال است + و پس  
از ملائمتایش همان پناهی که حلقه بند گیش زمینیت گوش سرتاسر سلاطین  
عالمگیر اورنگ زیب بهائون فال + بر برای مهر انجلای دانشوران سخن رس و  
سخنوران صبح نفس پوشیده خواند که درین نسخه موسوم به ربعات عالمگیری  
ملقب بکلمات لطیبات که مؤلف از قاضی کرام بادشاه دادستر عدل پرور ابو المظفر  
محمد الدین محمد اورنگ زیب بهادر شاه هندوستان است ان شاء الله بربها  
میلین پور خلافت و فرزند سعادت توأم کنایه ز بادشاهزاده گلان سلطان محمد معظم  
الخطاب بشاه عالم بهادر است + و در بعضی جا سلطان محمد عظم شاه بهادر بادشاهزاده  
دیگری نیز فرزند سعادت توأم ملقب شده + و فرزند علیجاه خاصه القاب سلطان  
محمد عظم شاه بهادر است + و برادر نامهربان عبارتست از ذرا شکوه برادر گلان آنحضرت  
و فرزندزاده عزیز و فرزندزاده بهادر اراده است از محمد مخیرالدین بهادر پسر گلان



۳۰ حاجی دور  
 ۳۱ شمس  
 ۳۲ شمس  
 ۳۳ شمس  
 ۳۴ شمس  
 ۳۵ شمس  
 ۳۶ شمس  
 ۳۷ شمس  
 ۳۸ شمس  
 ۳۹ شمس  
 ۴۰ شمس

شاه عالم بهادر و محمد سید ارجنت بهادر همدین پور سلطان محمد اعظم شاه بهادر و  
 فرزند زاده اعظم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر سپرد و م شاه عالم بهادر و محمد  
 الملک مدالهام و آن قدومی اشاره است از اسد خان که بعد فوت شایسته خان خطاب  
 امیر لاهور سرفرازی یافته و خان فیروز جنگ انتخابی است از خطاب غازی الدین خان  
 بهادر فیروز جنگ و نصرت جنگ اختصار القاب ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ  
 و میر بخشی ایماست از میر ناصر الدین محمد خان صفوی و واکیش از تربیت خان  
 و حمید فقط اقتضای اسم حمید الدین خان بهادر شروع در مقصد  
 از رقعات موسوم به بادشاه زاده کلان سلطان محمد اعظم شاه عالم بهادر کرده می آید  
 رقه امین پور خلافت فرزند سعادت توام محمد عظیم حفظه الله تعالی و سلم علی  
 حضرت فردوس منزلت بگرفت و ولایت پنج و پنجستان و خراسان و هرات  
 ملک قدیم موروثی توجیه فرموده شد و مکرر افواج پادشاهی بسر کرده  
 مراد بخش بآن صوب فرستادند چنانچه اکثر آن ولایت فتح بهم شد لیکن سبب  
 کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب حضور برخاسته آمد و باستمالت ابالی و اکابر آن دیار  
 پیرداخت و ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و محنت و زحمت و زحمت گشت  
 از نیجاست که گفته اند از سپهر تا خلف و خیر بهتر و نظر باین توجیه که مصرعه اگر  
 پدر تو اند سپهر تمام کند این فانی را آرزو باقیست و تدبیرش غیر ازین که  
 بیره آن حضرت را با فوجی شایسته و سامان بایسته بآن سمت فرستیم و دیگر از ما چه  
 می آید با وجود تاکیدات حضور شما هنوز قند صا را نه گرفته آید تا باین محم چه  
 رسد ظاهر کار ما از شما نیست عارف بخود پیر عارفست این نمود بی بود

۱۳۰۰ فرسان ۱۲  
 ۱۳۰۱ نام ولایت باین  
 ۱۳۰۲ بندرستان خراسان  
 ۱۳۰۳ و نام ولایت باین  
 ۱۳۰۴ برای آنکه در شرق فغان  
 ۱۳۰۵ و عراق و آفتاب  
 ۱۳۰۶ نام  
 ۱۳۰۷ شمس از فرزان  
 ۱۳۰۸ شمس روس  
 ۱۳۰۹ شمس آردون  
 ۱۳۱۰ شمس از این راه  
 ۱۳۱۱ و از عدد گذرانیدن  
 ۱۳۱۲ ملک آن ولایت بسیار  
 ۱۳۱۳ شمس بوی خود میل  
 ۱۳۱۴ دادن کی را باین فوج  
 ۱۳۱۵ تقاد و در ۱۷  
 ۱۳۱۶ شمس  
 ۱۳۱۷ بنی زوزن منیر  
 ۱۳۱۸ و از راه او باین فوج  
 ۱۳۱۹ شمس

۱۳۲۰ شمس  
 ۱۳۲۱ شمس  
 ۱۳۲۲ شمس  
 ۱۳۲۳ شمس  
 ۱۳۲۴ شمس  
 ۱۳۲۵ شمس  
 ۱۳۲۶ شمس  
 ۱۳۲۷ شمس  
 ۱۳۲۸ شمس  
 ۱۳۲۹ شمس  
 ۱۳۳۰ شمس



۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



میگردیم که همه راضی بودند و حضور و غیبت بخوشدلی تفریق و توصیف مای کردند بل  
 با وصف اقتدار برادر نامهربان بعضیها ترک یافت او کرده ملازمت ما اختیار کردند و همگی  
 باشند برادر نامهربان حرکات تا ملاکم کرده حرفهای بی دانه بزرگان آوردند بتاز یانه اغماض  
 و تحمل متنبه شده از سر انصاف اقرار بصاحب حوصلگی ما کردند تا نقش سرداری و بهادری ما  
 بر لوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت شرم گشت و کارهای دست بسته بر ور بازوی  
 این موضوعی صورت گشت و شامش فتح الله خانی را بنجیده خاطر گردید و همچو سپاهی  
 جگر دانه کاره را که بجای کرده شامی آشکسته دل نمودید فردا صبح از لعل و گهر میباید  
 چه سود و دل را شکسته که گوهر شکسته مضی مضی حالا هم اگر بگوئی کنیدی بهتر برای  
 اصلاح کار مفید ترست بهیت نصیحتی کنمت بشنوی و بهانه بگیر که هر چه ناصح مشفق  
 بگویدت بپذیر و پیشتر هر چه رضا و السلام علی من اتبع الهدی رفته فرزند  
 سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از نوشته عزیز می معلوم شد که چیره زعفرانی  
 بر سر و جامه پوانی در بر و دیوان می نشیند سن شریف چهل و شش نازم باین ریش و  
 نقش رفته مبین پور خلافت و منعم خان از حضور رخصت یافت تا جلد رسیده آنچه  
 بزرگان او خواسته ابلغ نماید از خود خبر میست که ستم و کجایم و م و بر سر این عاصی  
 پر معاصی چه خواهد گشت و حالا از همه مخص میشوم و همه را بخدای سپارم فرزندان نامدار  
 کامکار را باید که تحالف نکنند و مجوز گشت و خون خلق که بندای خدا بند نشوند و آنچه  
 بنظرمی آید طرفه بیگانه بر باشد نیست و نیز و مقلب القلوب و یوفی خلق الله  
 که و ادع برائع خالق اندر چرخ راه سالکان طریق ریاست و ملکداری کتاو و بنام  
 پادشاهزاده محمد عظیم شاه بهادر رفته فرزند عالیجاه اسپهبد که این مرتبه برای ما



۶  
 طبع و فطرت  
 سید نفیس  
 وقت آمد  
 فکاست  
 دفلا گشت  
 آن سال  
 در قیامت  
 کردن  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

فرستاده اند از سواری آن ختلی خوشیم + و یاد از غنچه های پدر پیر از آن فرزند جوان بخت  
 میدید + آنکمال تحفظ بنحو شجر ام موسوم کرده شد + چون آن فرزند در تجویر نام مطابق هر  
 چیز مهارت تام دارند برای هر یکی از اسپان خاصه ماکه فهرست آن بقید رنگ  
 و نسل مرسله اخته بیگی خواهد رسید تجویر کرده بنویسند رقص فرزند عالیجاه + دلی  
 انبه مرسله آن فرزند با لقه پدر پیر خوشگوار آمد برای نام انبه گنام شده عا نموده اند  
 چون آن فرزند بوقت طبع دارند رواد از تکلیف پدر پیر حرا میشوند + بهر حال سید باس  
 و رسا باس ناسیده شد رقص فرزند عالیجاه + مرقه کچری بریانی شهادت درستان  
 بیامی آید الحق که قیولی اسلام خان بآن نمیرسد + میخواستیم که سلیمان بریانی پیر را  
 از شما بگیریم اما شفقت پدری اقتضا نکرد + اگر از شما گردان او کسی مهارت این فن  
 داشته باشد طلبیده آید و الا خوشا روزیکه بیایند و بخورند و بخورند بلیت خوشا  
 وقتی و خرم روزگاری + که یار می بر خور از وصل یاری بلیت هوس از سرم  
 یک سر مو زلفت + سیاهی ز مو زلفت و از رو زلفت + رقص فرزند عالیجاه +  
 احمد سده که فرزند زاده بهادر خوب بر آمد و کار و لبتش ترقی روز به دارد + حالا از تربیت  
 و الاجاه غافل نباید بود + صوبه مالوه در صورت اقبال مهم سبقتی و تنبیه جا مان بنام  
 فرزند زاده بهادر بحال خواهد ماند + فرمان صادر شد که از راجپوتان عمده راجه بشن سنگه  
 کچوا به راهمه خود دارند او تو پخانه و غیره اسباب حرب مطلوبه این مهم از قلعه دار  
 اکبر آباد بگیرد و والد بزرگوار را آن روی نر برداریده راه راست باسلام آباد  
 عرف بهتجربا برسد رقص فرزند سعادت توام عالیجاه سن + اعلی حضرت  
 می فرمودند که کار کار بیکاران است + انسان اگر با امور عقوبتی نتواند پرداخت

طبع و فطرت  
 سید نفیس  
 وقت آمد  
 فکاست  
 دفلا گشت  
 آن سال  
 در قیامت  
 کردن  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

شاه جهان  
 داروغه  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



۱۲ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۳ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۴ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۵ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۶ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۷ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۸ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۹ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۰ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۱ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۲ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۳ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۴ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۵ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۶ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۷ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۸ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۹ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۳۰ روز از تیر ۱۲۰۳

ساختگی کارهای دنیا چه بدست که از دنیا فرقه الاخره واقع شده + خود بدولت بنفس  
 نفیس چهار گطری آخر شب از خوابگاه برآمده بایشان توفیق وضو کرده با و راد و  
 وظائف می پرداختند و پس از صبح صادق بعد بانگ صلوة باجماعت فضلا نماز  
 صبح ادا کرده بچرخ و که در شرف تشریف می آوردند و در شرفیان را بسعادت دیدار فیض آثار  
 نواخته بعد برآمدن چهار گطری روز دیوان عام میفرمودند و در آن مجلس جمیع منصبداران  
 جزو کل با بجز یافته دیوان اعلی و میر بخشی تجویز اهل خدمات و حقائق حسن تردوات  
 و جانفشانی نظامان و قویداران و امینان و کوربانان صوکیات بعضی سنانیده دهن  
 امید هر کدام با نیاز مرام پرتخته دل گرمی دیگران نمیدادند و بعد ملائمه معتاد اسپان  
 و فیلان خاصه یک پاس و دو گطری روز برآمده از دیوان عام بدیوان خاص و فنی  
 می بخشیدند و در آن مقام بخشیان عظام احوال نو سر فزایان منصب معروض نموده حکم  
 عرض بکر و نظر ثانی حاصل میکردند و انتخاب و قانع و سوانح هر صوبه عرض کرده فراموش  
 هر مقدمه صد و احکام و فرامین را حکم ناطق میگفتند تا قریب دو پهر این معاملات  
 پیش میبود و پس بعد غریبت طعام خاصه که تاکید از وجه حلال مرتب پیش متوجه شده  
 برای تقویت تن و قوت عبادت و دوا گستره بقدر سدیق نوش جان فرموده و خمر  
 کل شراب طیفه خواران و راتبه داران که اکثری از ان علما و فضلا و طلبه علم و مساکین  
 و غربا و یتیمان و بیکیان و بیچاران بودند و بسیاری را از آنها نظر کمیا اثر و شناس میدادند  
 استفسار نموده در خوابگاه خاص تشریف برده ساعتی بادل سید اقلوله کرده بعد انقضای  
 دو پاس و چهار گطری روز از خوابگاه برآمده وضو کرده در نمازخانه تملات قرآن مجید مشغول  
 می شدند پس از ادای نماز ظهر او را در بلب و تسبیح درست در آن صبح آمده می نشستند

۱۲ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۳ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۴ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۵ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۶ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۷ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۸ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۹ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۰ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۱ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۲ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۳ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۴ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۵ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۶ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۷ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۸ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۹ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۳۰ روز از تیر ۱۲۰۳

۱۲ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۳ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۴ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۵ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۶ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۷ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۸ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۱۹ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۰ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۱ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۲ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۳ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۴ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۵ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۶ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۷ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۸ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۲۹ روز از تیر ۱۲۰۳  
 ۳۰ روز از تیر ۱۲۰۳



دیوان علی در انجا حاضر شده بعضی معروض مطالبی و ملکی پرداخته اکثر کاغذ  
 به خط انور میرسانید و چهارم روزی روزمانه باز دیوان عام میفرمودند و بیوقت  
 بخشی و دیوان تن نو سر فرازان منصب طلبداران جایگزین از نظر انور می گذرانیدند  
 و آنحضرت بنور تمام تقیث احوال حسب نسب جوهر ذاتی و کاروانی هر کدام فرموده  
 برای تشخیص منصب و تنخواه جایگزین حکم میفرمودند و بعد شام از دیوان عام  
 برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوتگاه خاص تشریف می بردند و در انجا مورتخان  
 شیرین زبان و قصه خوانان فصیح بیان و قوالان خوش کائنات و شیخان عصبان  
 حاضر میشدند و اندرون پرده ستوان و بیرون دگر هر یک موافق رغبت طبع  
 اشرف و اعلی احوال سلاطین بزرگان و بادشاهان و عجبای و غرائب دیار  
 و انصار بعضی میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف لیل و اوقات شب روزی خود  
 را باین قسم تقسیم فرموده و اوزنگانی و فرمانهای میدادند چون شفقت پذیری در حق  
 آن فرزند قلبی است نه قلبی + لنداد و نوشتن و اطلاع دادن بر آنچه خوب باشد و بر آن  
 فرزند از بندگان بدین بودنی اختیاریم + در بیوقت آنچه میدادند بزرگان قلم دادیم معاف  
 دارند و فرزند علی محمد عظیم حفظه الله تعالی و سلم و ظاهر در سواری خیل  
 چله و تند میروند چنانچه سربازان برادر ایشان از پا افتاد و زندگی را جواب داد  
 مدتی در جبهه و کجمنور مانده طریق سواری دیده اند چه اخلاف آن پسندیده اند و فرموده است  
 نروم بلکه محرام بریر قدس هزار جان است + فرزند سعادت تو ام محمد عظیم  
 حفظه الله تعالی و سلم حسن بیگ ویران کاچک که کور ابر عایت خاطر فضل اجل مغزول  
 نشده و رعایای انجا و او میادارند و سرسنگ میزنند و میگویند اگر تومی ندی داد

دیوان علی در انجا حاضر شده بعضی معروض مطالبی و ملکی پرداخته اکثر کاغذ  
 به خط انور میرسانید و چهارم روزی روزمانه باز دیوان عام میفرمودند و بیوقت  
 بخشی و دیوان تن نو سر فرازان منصب طلبداران جایگزین از نظر انور می گذرانیدند  
 و آنحضرت بنور تمام تقیث احوال حسب نسب جوهر ذاتی و کاروانی هر کدام فرموده  
 برای تشخیص منصب و تنخواه جایگزین حکم میفرمودند و بعد شام از دیوان عام  
 برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوتگاه خاص تشریف می بردند و در انجا مورتخان  
 شیرین زبان و قصه خوانان فصیح بیان و قوالان خوش کائنات و شیخان عصبان  
 حاضر میشدند و اندرون پرده ستوان و بیرون دگر هر یک موافق رغبت طبع  
 اشرف و اعلی احوال سلاطین بزرگان و بادشاهان و عجبای و غرائب دیار  
 و انصار بعضی میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف لیل و اوقات شب روزی خود  
 را باین قسم تقسیم فرموده و اوزنگانی و فرمانهای میدادند چون شفقت پذیری در حق  
 آن فرزند قلبی است نه قلبی + لنداد و نوشتن و اطلاع دادن بر آنچه خوب باشد و بر آن  
 فرزند از بندگان بدین بودنی اختیاریم + در بیوقت آنچه میدادند بزرگان قلم دادیم معاف  
 دارند و فرزند علی محمد عظیم حفظه الله تعالی و سلم و ظاهر در سواری خیل  
 چله و تند میروند چنانچه سربازان برادر ایشان از پا افتاد و زندگی را جواب داد  
 مدتی در جبهه و کجمنور مانده طریق سواری دیده اند چه اخلاف آن پسندیده اند و فرموده است  
 نروم بلکه محرام بریر قدس هزار جان است + فرزند سعادت تو ام محمد عظیم  
 حفظه الله تعالی و سلم حسن بیگ ویران کاچک که کور ابر عایت خاطر فضل اجل مغزول  
 نشده و رعایای انجا و او میادارند و سرسنگ میزنند و میگویند اگر تومی ندی داد

دیوان علی در انجا حاضر شده بعضی معروض مطالبی و ملکی پرداخته اکثر کاغذ  
 به خط انور میرسانید و چهارم روزی روزمانه باز دیوان عام میفرمودند و بیوقت  
 بخشی و دیوان تن نو سر فرازان منصب طلبداران جایگزین از نظر انور می گذرانیدند  
 و آنحضرت بنور تمام تقیث احوال حسب نسب جوهر ذاتی و کاروانی هر کدام فرموده  
 برای تشخیص منصب و تنخواه جایگزین حکم میفرمودند و بعد شام از دیوان عام  
 برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوتگاه خاص تشریف می بردند و در انجا مورتخان  
 شیرین زبان و قصه خوانان فصیح بیان و قوالان خوش کائنات و شیخان عصبان  
 حاضر میشدند و اندرون پرده ستوان و بیرون دگر هر یک موافق رغبت طبع  
 اشرف و اعلی احوال سلاطین بزرگان و بادشاهان و عجبای و غرائب دیار  
 و انصار بعضی میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف لیل و اوقات شب روزی خود  
 را باین قسم تقسیم فرموده و اوزنگانی و فرمانهای میدادند چون شفقت پذیری در حق  
 آن فرزند قلبی است نه قلبی + لنداد و نوشتن و اطلاع دادن بر آنچه خوب باشد و بر آن  
 فرزند از بندگان بدین بودنی اختیاریم + در بیوقت آنچه میدادند بزرگان قلم دادیم معاف  
 دارند و فرزند علی محمد عظیم حفظه الله تعالی و سلم و ظاهر در سواری خیل  
 چله و تند میروند چنانچه سربازان برادر ایشان از پا افتاد و زندگی را جواب داد  
 مدتی در جبهه و کجمنور مانده طریق سواری دیده اند چه اخلاف آن پسندیده اند و فرموده است  
 نروم بلکه محرام بریر قدس هزار جان است + فرزند سعادت تو ام محمد عظیم  
 حفظه الله تعالی و سلم حسن بیگ ویران کاچک که کور ابر عایت خاطر فضل اجل مغزول  
 نشده و رعایای انجا و او میادارند و سرسنگ میزنند و میگویند اگر تومی ندی داد



روز دادی هست + محاسبان حقیقی ظلم عمال بنام ما و شما می نویسند + جزای اعمال  
حق دانسته باحوال سنگینه آنجا آورند + والا جایگرفته خواهد شد و عوض خواهند یافت  
رقعه فرزند عالیجاه + آنچه معلوم میشود مصطفی قلی بیگ یوان حاصل آن فرزند  
کار با مجرب سی سرانجام میدهند نیست + اضافه منصب خطاب خانی اگر بنویسند  
داده آید + آدم خوب مثل طلای بهخش است بدیت آنچه بر حقیقت کم دیدیم و بسیار است  
نیست نیست جز انسان درین عالم که بسیار است نیست + روزی سعد الله خان  
مرحوم بعد فراغ از او را دو وظائف تادیری دست بدعا برداشته بود + یکی از ندامتی  
گستخ پرسید کدام آرزو باقیست + گفت آدم خوب اتحق حرف خوبی گفته هر چند  
دیانت و امانت در خلقت انسانی جلیست + بهر که حق تعالی گرامت کرده باشد  
آمانت و انصاف آقا را نیز دخی هست که نوکر امره احوال و از وجه معاش مقدر  
احوال فایز البال دارد و تا ضروریات عالم تعلق خلل انداز اعتقاد او نشود و مصرعه  
که مزد و خوشدل کند کارش + رقع فرزند عالیجاه + برای نصرت جنگ التماس  
ماهی مراتب کرده اند اگر چه ضابطه نیست که بکتر از شش هزار می محرمت شود لیکن  
چون دو کار دست بسته دوست او بریده و پاس خاطر آن فرزند علا و آن انداد دادیم  
از همان ماهی مراتب که از آنجا آورده کی بگیرد و شکر این موهبت عظمی که مافوق مرتبه  
اوست بجا آرد رقع فرزند عالیجاه + میرخان متصدی محالات حصه سپاه  
آن فرزند برگشته سکره را و گذاشت نموده + عوض آن محال دیگر میخواهد در حضور  
قلت تخم و کثرت طلبد ارانت + از اینجا گوشت و استخوان آنچه بود برابر قسمت  
یافته + عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر آورده از آنجا بد



۱۰۰ سالگی  
 ۱۱۰ سالگی  
 ۱۲۰ سالگی  
 ۱۳۰ سالگی  
 ۱۴۰ سالگی  
 ۱۵۰ سالگی  
 ۱۶۰ سالگی  
 ۱۷۰ سالگی  
 ۱۸۰ سالگی  
 ۱۹۰ سالگی  
 ۲۰۰ سالگی

رفته اند فرزندان سعادت تو ام محمد عظیم حفظه الله تعالی و سلم + از دقایق صوبه مالوه بعرض  
 رسید که بهار سنگه کوثر باطن که از کمال نخوت و پند رای شور و فساد شده مصدر  
 هنگامه آرائی بود + از دست تلوک چند پیشیت دیوان آن فرزند مجید اقبال پیون  
 گشته شد و بخت وصل گشت + آنحضرت علی کل حال بیست ای خدا قربان حسانت  
 شوم + اینجا حسانت قربانت شوم + فی تحقیقت ظهور این امر تجر فیض تربیت  
 آن فرزندست که نوکران رادل داده سرگرم کارهای عمده پادشاهی می کنند  
 باین توجیه که تنیست خانی بر زبان نیاید + مالای مرور قیمتی بجاه هزار و پیر بر  
 آن فرزند محبت نمودیم + چون این هند و همان مثل راست آورده که گویا کجاست  
 مردانه باز می زارده او را منصب پانصدی ذات و دو صد سوار و خطاب ای و  
 عطای خلعت و شمشیر و اسب سر بلندی بخشیدیم آن فرزند هم رعایتی در خور که موجب  
 امتیاز او در قرآن و امثال تواند بود البته مع نشان حسین و آفرین استقلال شایست  
 صوبه بفرستند + تا نوکران دیگر را هموس حسن خدمت و امید نتیجه افزاید رفته  
 فرزند عالیجاه سلمه الله فوجدارای سورته از فتح جنگ خان بالی تیره کون و بهرادر  
 داروغه دیونخانه خود دادن شیشه درست را بدست خود شکستست قوم بالی  
 در صوبه گجرات از مدتها موثر و اسم و رسم سپاگری دارند فوجدارایهای آن صوبه غیر  
 ازینها بدگیران دادن و دراز عقل است + سورته جایست که مثل حسن علی خان  
 پسر المور دیجان و صفت شکن خان و غیره بنجران بیان فوجدارای بجا بوده اند + تا از  
 عهده بند و بست آنجا بر آمده اند اگر متصدیان آن فرزند بر نقشه عمل شجاعت خان  
 مرحوم راه روند خوبست والا این صوبه گجرات خدا خواسته اگر شریعت عمل یک و جابر هم خورد

که از این سنگه  
 می شده شمشیر  
 در یک است از خیم  
 در توجیهی نام و نامش  
 اسلحه دم و نامش  
 شمشیر و اسلحه پیرانی  
 محمود با بدلیس  
 قاریان بر وزن  
 ۱۲۰ سالگی

۱۰۰ سالگی  
 ۱۱۰ سالگی  
 ۱۲۰ سالگی  
 ۱۳۰ سالگی  
 ۱۴۰ سالگی  
 ۱۵۰ سالگی  
 ۱۶۰ سالگی  
 ۱۷۰ سالگی  
 ۱۸۰ سالگی  
 ۱۹۰ سالگی  
 ۲۰۰ سالگی







تصمیم اراده باطن تبت خیریت نصف غلات ارحمه عا یا بکیر ندیکه مظلومان محنت کش  
 زیاده ازان بگذارد و او را روظیفه برای گوشه نشینان متوکل که زبان سوال بسته در  
 بیا با نهار و زوایای ویران مسکن دارند و مقرر سازند و برباد مظلومان نوعی برسد که حق  
 کسی تلف نشود و دوست اقویا از حال ضعف کوه تاه باشد و افزونی دولت نعمت مشاهده نمایند  
 بتقریبالش سکنه چکله کو این نقل بیاد آمد بکلی اختیار بآن فرزند قلمی شد و الد عار قحط  
 فرزند عالیجاه و دار و قوه تو چانه و دیوانخانه را فوجدار نواح احمد باد کرده اند و او تحاجات  
 بخویشان و اقربای مودار و خوار سپرده مستغنیان بجایش دار و قوه ندکور بعدالت آن فرزند بار  
 انبیا بند و جمعی مال مردم خوار او باش رفیق دامادش شده خلق الله را بدیدار میدهند  
 حیرانم که در وقت جزای اعمال چه جواب خواهیم داد و حق سبحانه تعالی عادل است و اگر ظالم را  
 کار فرماییم هر عذایی که از ظالم مامور ما برآید عدلست و آن منراوایم که ظالم را زور و دادن و  
 بداد و ادخواه نرسیدن معنی خود بخور ظلم بود دست بدیت گندم از گندم برید و بجزو و از  
 مکافات عمل غافل مشو و رقص فرزند عالیجاه مثل نهاده یا نه ضعیف بچاره ناکي بحال تاه  
 و محروم خواهد بود و بر ما و شما حتی دارد و نواسه اش آنچه کردنتیجه آن دیدند متلف حق پیر حال  
 نباید بود و یاد داشته باشند که روزیکه قیل فتح جنگ خان بران فرزند حاکم آورد میر به صوبه کار  
 رستخانه کرد قیل از شوخی باز داشت و خلعت عنایت مانگرفت که حق خانه زادی بجا آوردم  
 مزوج بایگیم و برای خدا و خاطر ماسینه را از کنیندیرینه پروازند و آن ضعیفه را که غیر شما  
 دیگری ندارد مشمول عواطف سازند بدیت قدیران خود را بفریادی قدر که هرگز نیاید  
 ز سرورده عذر و رقص فرزند عالیجاه و نوشته همتاد خان و حی نیست که خواهی نخواهی بران  
 عمل کرده شود بعد تحقیق آنچه لازمست حکم کرده خواهد شد رقص فرزند عالیجاه و روزی



بسم الله الرحمن الرحيم

الظلم و تشبیب دادن یعنی بنده و سبت ۱۲

[illegible]



۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰

و محمد بیگ چرامی پرد ازید و شمار ازوق صید انگنی و مار اشوق قلغ شکنی و خرنش چنگان ۱  
 اگر خنمی بهیهات معاش کجا و معا و کو بهیت هر کی ناصح برای دیگران ناصح خود یا قتم کم  
 و جهان و عمر به بطالت میگذرد و کاری از دست نمی آید و فردا را جواب باید داد  
 ع کر یا بخشای بر حال ما ر قعه ۲۹ فرزند عالیجاه ۱۰ اگر چه آن فرزند جوان مشتاق پیر  
 نیستند اما پیر پر مشتاق پیر جوان مستع بیا و از دل مالوهای غم بردار ر قعه ۳۰  
 فرزند عالیجاه ۴ محمد افر سودا اگر بهتدیت بنا و اصلان سبست ندارد و آینه بی بهان میباید  
 که در دریا سبان کردن با کمال فهم و ذکا و طبع رسا چنین تجویزی آینه عمل نیاید ر قعه ۳۱  
 فرزند عالیجاه ۵ قصیده دو حد از مضافات صوبه کجرات مولد این عاصی پر معاصی شد  
 رعایت سکنته آنجا واجب دانند و پیغمبری را که از مدت فو جدارا نجاست مستمال و بحال  
 دارند و حروف مریشان عرض که فی قلوبهم مرض فرادهم الله مرضا و دشان آنهاست  
 بحق او نشنوند و فرد عتایت بر ضعیفان گوشه چشمی دگر دارد و بهر کو چاک و لطف دیگر است  
 شاهان را ۲۲ فرزند عالیجاه ۶ محمد بیگ زو کران آن فرزند عالیجاه که در ر قعه ۳۲  
 غنیمت رفته و میکویند که از قبیل معتمد خان دیوان دکن دیوان بخشی زن ایشان بوده  
 است بی شبهه آن قدیم را مقرر بان جدید نظر شما متوانستند دید ۱ آن رفته گذشته را  
 بطلبند و پیش ما بفرستند و کالای بر بریش خاوند و الا بنویسند که بعد الطالع احوالش  
 میتوان طلبید ر قعه ۳۳ فرزند عالیجاه ۷ بنو ر استخوان شجاعت خان و محمد بیگ بنو سیده  
 و حقوق خدمت او محو نگردید و در شادمانی دو داماد و یک متببی اند و باندک تقصیر که  
 صدق و بطلان آن اعلم عند الله چه از زنان می آند از ندوب نام هند و از تغییر مسلمان  
 ماضی تجویز غیر مرضی میباید ر قعه ۳۴ فرزند عالیجاه ۸ مندر سور عمده ترین محال صوبه مالوه

۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰











۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

واقعه نگار و هر کاره های معتبر و محتاط در حال بگذارد و در هر حال اعمال حکام بخوانند و  
 بروقت بتلافی پردازند و چو پیش گنیم و در حشر خواهد شد و تمسکات کنایان خلق  
 پاره کنند و رقصه فرزند عالیجاه و قاضی عبداللہ بر حمت حق پیوست مارا خلق الله  
 را درین خدمت تشنود داشته بود و از احوال پسرانش اطلاع نداریم و عبدالحمید خان  
 پسر کلان او چندین قاضی رکاب ایشان بود جوهر فضیلت و بی غرضی و صلاح اگر  
 دارد و بیوسیند امری خیر تر از قضانیست که بنده های او جانشان بقبول تصدیق  
 قاضی اسپر قلیل میشوند و از قضایه شیخ الاسلام و تحقیق و تخصیص صدق و بطلان بتوفیق  
 حسناات چنانکه باید موفقی بود و آدم خوب لنادر کاندوم رقصه فرزند عالیجاه و مادر او غنہ  
 عرض مکرر شمار احتیاط شنیده ایم و اینجا سیادش خان شاه میر باوصف منصبیش جاگیر  
 سیر حاصل آغشته غرض است و تصدیق این کار را دیانت شرط و اسد الدین پسر دلاور خان  
 که پیش ایشانست اگر این جوهر ضمیمه شعور داشته باشد بوسیند که بحضور طلبیده شود و بخیر متی  
 ما سرگرد و این دین خسته از خود رفته بغرض پیوسته جوای ای انسانست و آن حکم عنقاد اردو از  
 حکیم پرسیند که داروی مرض عرض حصیت گفت بیغرضی که جوهر سیت از خلقت جلی  
 و مصقله آب تاب آن نظر غور و توجه باطن آقا که نوکریچ محتاج و در مانده مانده و جوهرش  
 در همه حال روشن و جلی باشد و رنگ احتیاج پرده صفایش نگردد و رقصه فرزند عالیجاه  
 اشقیای از چار کونده تا قادیان و با تو اتر راه میزنند و مسافران کتر راه سلامت طے  
 میکنند و احتمال غالب که بخیری نخواهد بود و العاقل تکفیه لاشاره و شمار اخیر دور و نزدیک  
 زود میرسد و از احوال بدروز جزا چه اعظم ندارید فکر مال فی الحال باید کرد و نوکریچ  
 بنوازش میتا رنجشیدن و بدرا کیمیف عمل رسانیدن عدلست و آله نیامر زعمه الآخره

۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰











۲۰  
 ۱۲  
 ۱۱  
 ۱۰  
 ۹  
 ۸  
 ۷  
 ۶  
 ۵  
 ۴  
 ۳  
 ۲  
 ۱

در عصر روزگار که تر نشاید بنظر شما در آمده باشد جواب اد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی  
 نیست صاحب خرد میباید که در یابد و آینه پیر و از دو کار خود بسازد و گوش بر جریب غرض  
 در حق او ننگد آرد. اعلی حضرت میفرمودند که مردم متدین و آبر و طلب متصدی خوب غنیمت است  
 هر که از خدا تعالی بر توبه اعلی قائل گردد باید که تخصص نه نماید و جوهر قابل رایگان سازد اگر چه بیگانه  
 باشد و از جابل جوهر بیگانه نشود هر چند او خود رایگان داند و متصدی آشنا برست  
 قربت دوست افتادنی است رقصه فرزند عالیجاه و روزی اعلی حضرت در خلوت  
 بدار شکوه ارشاد نمودند که در حق امرای پادشاهی که خلق و بندگان نباشند و همه را مشمول عفو و طاعت  
 و الطاف دارد و عرض غرض آئین سخن سازان در حق این جماعت نشنود که این حرف  
 وقتی بکار نخواهد آمد از بسکه دل میسوزد و حزن ناگفتنی میگویم نفاق با مردم کار ضائع  
 کاریست رقصه فرزند عالیجاه و روزی اعلی حضرت متسلم بغسل خانه تشریف  
 آوردند سعد الشرفان و علی مردان خان موجب ملال خاطر اشراف استفسار نمودند  
 آنحضرت فرمودند که چند کس از ناظران ملک و مال طمع اجل شده اند و مردم دیگر یا فرو  
 شکوه یا بغل بنظر نمی آیند که زود تحمل چنان با مو خطی توانند شد و باندیشه اینکه مبادا  
 انتظام آید بشود خاطر متردست قلیچ خان عرض کرد که روق هات مخالفت ازل بنیاد  
 منحصر نیست شخص قدسی است با فعل چنگس از نوکران خانه را در غلام چنان تربیت شده اند  
 که منصب لای پادشاهی و خدمات صوبجات و روق وفق معاملات سزاوارانند و مجرد  
 استماع این حرف در راج اشراف فرحی پدید آمد و حکم شد که آخر روز بلازمست بیاید و تائیه  
 صورت و سیرت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کار با خاطر خواه میشتی گردد و چنانچه  
 بروقت بحضور پرنور آمد بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی و کار دانی

۱۲  
 ۱۱  
 ۱۰  
 ۹  
 ۸  
 ۷  
 ۶  
 ۵  
 ۴  
 ۳  
 ۲  
 ۱

۱۲  
 ۱۱  
 ۱۰  
 ۹  
 ۸  
 ۷  
 ۶  
 ۵  
 ۴  
 ۳  
 ۲  
 ۱



















حکام غلات را بخرش شود طبعی اگر آن ترخوهند و نشانید و ممالک از ظلم کار فرمایان و پیران  
خواهند گردید و قواش و درساکن خوانین و خوالین علانیه ساکن خواهند بود و مردمان  
پوشیدن لباس زنان غریب خواهند نمود و قوت فرزند عالیجاه قابل خان میربادی شها  
در گذشت دل بد و آدم پیر از داور سر بر او کار خوش اعمال بود و عمل تجاویل را بر حساب  
میداشت و خانه این بی سرو سامان را از میر سامانی خود روشن می ساخت و در خوش سیرتی  
وزیر خان حاجی محمد شهنشاه نباید کرد و سید محمد خان میر نیاز هم اگر چه بنیتند اما تصدی سخت گیرند  
چون پنج سال شها اکثر ملازم میباشند حالا قابل خان اینخوا هم از شها بگیم شها برای این کار  
میر محمد را نگاهدارید اینجا خط الرجال است تا آمدن او عنایت الله خان ختم انجام خواهد کرد  
گوشتاغل بسیار دارد و حق حافظه مریم بدشیرست پسرش هم از شخصیت بگانه میت اما  
طون خوشیا و ندان سخت میگیرد و مگر بر فروتصر نصاب میکند که رگنه خاتمه سعد الله خانی  
خدمات مالی برادران خود نمیداد و میگفت که خانه برادران متصدیان همین بلاد اند خدا تعالی  
رفیق بد راهایت کند یا گردن بشکند و قوت فرزند عالیجاه و انبه ذالقه پسندند انکه  
پدر بر خور شگوار آمدت و دولت پسر جوان زیاده با رع هر چه از دست میر سید نکوست  
و قوت فرزند عالیجاه و جان پدر و حال ندگانی پدر و صوبه گجرات مثل بنگال و دکن و  
کابل نیست که تبار بعد بسافت و سرحد مملکت تجو نیز سلطان خواهد خواند و منظور شود و بدوید ما  
سن بعد عمل نمایند تا آنوقت که آنهم قوتیست بوعده و وعید کار متعشی باید کرد و فوجدار پرگنه  
دو حد که پیر فرزند است نبا بر عراض بدنی ملازمت شها نکرده بحال باشد بطور او و اگر در حد  
رقت فرزند عالیجاه فقیر حدی نوشته آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از  
متر جبرئیل علیه السلام پرسیدند که در عمل بهترین اعمال است گفت خدمت ملوک که نفع

[illegible]

۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴



۲۶  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

و سرور بابل حاجت رساندن بخدا هم که در خدمت ملوک با شتم و قضای حاجت مسلمانان  
 میکرد به با شتم فرمودیم که نقصان نیست رفته ۶۰ فرزند عالیجاه و بایا که مر برای والی آذربایجان دادند  
 این نقصان بیت المال است مگر چنان مرتبه برای مصلحت معاف کردیم لیکن آئینه چنین بیان نماید قضا  
 فرزند عالیجاه با سب ترکی که این مرتبه فرستاده اند صورت و سیرت خوب دارد از اسب اولین هم  
 خوب آمد سبک شیر نام گذشتیم که اسم با سب باشد قضا فرزند عالیجاه و موسوی خان تجرین  
 آن فرزندش اول کردیم آدمی اگر از عهد یک کار خوب بر غنیمت است صورتش نیست  
 سیرتش خیر از نیم رخ که خجسته نفس نگر و بسیار معلوم کلیه نیست هر که از خدای باید فرموده مخفی  
 متفحص احوالش باید بود که این بای دنیا در استبداد تقدیم حسن خدمت و رفیقه نمایند و باز اعراض  
 نقصانی را که از غیر نمایند اینجا بعد از فتح ارخان و محمد علیخان خانسانانی را قاتل خان و قضا کل خان  
 خوب کردند که تارخیر از تاصیه آنها دیده میشد و امراض بدنی را اطباء علاج توانند کرد اما مرضیان  
 اعراض امقلب القلوب و اکند رقص فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی میخواستیم دیانت خان  
 عبدالقادر را دیوان سرکار فرزند زاده بها بکنیم اما اسم بی سبکی بر آید توقع دیانت از غیر متوقع  
 رقص ۶۰ فرزند عالیجاه و شماسلیقه درستی و طیاری فرمایشات و آرید و هجرات زیب و زینت  
 هند و ستانت و اهل کسب و هنر و اهل حرفه همه جهت انجامید باشند با بالفعل از کار خانه  
 پادشاهی تعلقه آنجا انجمنی آید درخت و گران درین ماده جزیری البینه لازم است رقص ۶۰  
 فرزند عالیجاه از وقایع نرید مفصل معروض بارگاه والا گردید که امان است بیگ و اروق  
 تو چنانکه آنکه از جمیع مستنای شیطان مبتلای شقی حیا رست و رشت داده و چیره باقی خانه  
 و قافله را بسلامت آوردنی الواقع تلاش و جانفشانی او در تقاضای سر او از حسین و آفرینست  
 رعایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم معروض دارند رقص ۶۰ فرزند عالیجاه و میرجلال الدین

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



که از آن فرزند جدا شده ظاهر همیشه زاده بهمت خان مرحوم است که میخشی ما بود سید زاده  
 کریم النسب صحیح کسب است چو بر آورده رتبه ۶۰ فرزند عالیجاه + پسران قمشیر خان چرا  
 جدا شدند به متعافای آنها بی سببی نخواهد بود + قدر ما را باندک حریف براندختن و از جدیدان  
 توقع کار داشتند محض بهیمنی + اما آفتاب مشرق بدیوار و ایشان در چنین خیال بهر  
 حال اگر در حضور اقدس بیایند و منصب بادشاهی اختیار نمایند مضائقه نداریم + رتبه ۶۰  
 فرزند عالیجاه + بهیمنی + تو از توبه باید + تا تر عقل و دین بفریاید + از دیگر یار مسعود  
 میشود که در محالات قبول شما ظلم صریح عمل می آید بنظرمی بچاره که تا به والی نرسد + و او رفع  
 ظلم از سر آن نکند بنظرم در دیوان قضایانام والی عال بنویسند بخشی دوم را بقدر اختیار  
 دادن و اعتبار افزودن که دیگر برادر کار او مجال عرض نباشد چه معنی دارد اگر چه  
 استقلال آدم کار هر قدر باید افزود و بجاست فاما قاعل مختار ساختن و مجریات ساخته او  
 نیز دختن محض بچاره با می باشد بنشیند و باش بیگانه او + دوام انقی اگر خوری دانه او + تیراز  
 رخ راستی گمان را کج دید + بنگر که چگونه بنیست از خانه او + فردیرس از او مظلومان  
 که بهنگام دعا کردن + اجابت از دین حق بهر استقبال می آید + رتبه ۶۹ فرزند عالی جباه  
 افتخار خان در ایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و همه ذاتی و جزیری حریف خوشی  
 عرض نمود که بی دینستی مخصوص با خدو جرمال نیست و راستی را بخالات و خلان را بر آست  
 و انمودن عین خیانت ست خیل خوش گردیدیم و جمیع مقربان و اهل خدمات حضور قدس  
 فرمودیم + که احوال هر کس ابی کم و کاست عرض میکرده باشند + و پائس مراتب خویشی  
 و آشنائی و بیگائی منظورند از رتبه ۶۰ فرزند عالیجاه + حیونت قهری راهبرگاه علی حضرت خطا  
 رانی امتیاز بخشیده و قدر او ترن فرمودند ارشاد نمودند که میان ما و جاگی طلبان امین باشه +

قوتاً فی شکر  
 و از آمدن بنده گرامی و شایسته  
 بنیادین و بیانات اول و  
 و این که بر آن مطلق  
 جایز نیست و در این باره  
 بجای آنکه جایز  
 اطلاق می آید که در آن  
 نقایس و اشکالات  
 و در سبب ترک استیذان  
 بیخبر بگویم و ضمیر  
 جاگیر و شسته  
 بنده و شکر و در درون  
 و بای جان  
 و عاقلان و دانشمندان  
 قبول است و در این  
 قدح و شکر و در  
 بیخبر بگویم و ضمیر  
 و در قاری و در  
 بیخبر بگویم و ضمیر  
 و این مجاز است  
 که در کمال است  
 و آن در وجه صورت بنده  
 بیخبر بگویم و ضمیر  
 و این مجاز است  
 که در کمال است

[illegible]



۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰

یادداشت نوسر از ان واصله هرگاه رجوع شود چهار پنج منصب دار آخر و نه که ما در محسن  
 غسلی نه نقشه صو بجات و عمارات می بنیم از نظر گذر اند تا حس و نسب هر یک بقدر ثالث  
 دریافته برای جاگیر حکم فرماییم همچنین بدار و نه داغ تصحیح حکم بود هر قیاس و سنگات داغ بمواهب  
 بخشیان بیایند بعضی قدسی رسانیده اسپان بداع رسانند و محله در دیوان بنمایند سبب  
 نقب میساقی میباشاق توجیه از کار بارخواست لند از نسق خطوط احتمال کلی راه یافت  
 اشخضت مکرر میفرمودند که دیوانیان سرکوب اینان توجیه از ان و دار و نه عرض مکرر  
 کرده بخشیان و منصب داران اینها در تین و تدریق شعور یا بیکه بهتر از همه باشند قوت  
 فرزند عالیجاه + ماجرای بی ادبی و بی اعتدالهای بدیت کیش بخانی که برقرار فاضل لا نوار  
 شاه بنده نواز گیسو در از منورده رفت و خصوصه خود را عرض داد و فصل از فرموده ننگار  
 معروض بارگاه والا گشت + آن عالیجاه را بایستی که هرگاه آن تابکار باین احوال منکر  
 در ان مقام رفته بود کسان خود را تعیین نموده می فرمودند که قشال کرده بیارند و  
 جولان کرده همراه گذر بردار حضور می فرستادند و ظاهر رعایت و قانع نگاری برین  
 نیار و + از اینجا که زبرد ارشد یقین کردیم + آن تعیین را نسبت بسیار و تا کسان که بر روی کار  
 آیند چنین کنند + ما را در چنین روداری هیچ کی از فرزندان تمیت تابعانیت الشد خان و  
 دیگران به رسد شدان بخیر النور و حالت نزع صادر شد سلام علیکم و علی من لدیکم + پیری  
 رسید و ضعف قومی شد قوت از اعضا گرفت + یگانه آمد و بیگانه میروم + خبر از نو و ندرام  
 که بیستم و چه کاره اتم کسی که بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند ملکداری و رعیت پروری  
 پنج از سن نیامد + عمر عزیز میقت رفت + خداوند در خانه دارم و روشنی آن در چشم تار یکب خود  
 نمی بنیم + حیات پایدار نیست و از نفس نه نشانی پدیدار نمی + و از دستقبال توفیق مقصود +  
 که زنده باشم

۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰











۳۱  
 بخش چهارم  
 بخش پنجم  
 بخش ششم  
 بخش هفتم  
 بخش هشتم  
 بخش نهم  
 بخش دهم  
 بخش یازدهم  
 بخش دوازدهم  
 بخش سیزدهم  
 بخش چهاردهم  
 بخش پانزدهم  
 بخش شانزدهم  
 بخش هجدهم  
 بخش نوزدهم  
 بخش بیستم

که جهت مصارت باغ جهان آرا بیکم تعلق دارد و تا ختم و بیکم درین باب بان بیدار بخت  
 نوشت و وایشان معذرت نامه بخدمت بیکم نوشتند این مقدمه چرا بجناب مانگاشتند  
 و سوال و جوابی که میان هم واقع شده بچشمی معنی داشتند و قریب فرزند زاده بهادر  
 چون شما را قلمه بیستی شاه راگ که پیشتر گرفته اند گذرانیده اید این مکر رست و واد  
 فرزند عالیجاه بنابر اینکه درسیاقت گرفته نشد اما فراموشی از عالیجاه و جوی نداده  
 رفته که فرزند زاده بهادر برای دفع امراض ظاهری و رفع مضرت خود و عا  
 اجابت مقرون تر قب نماید جمیع فضلا و علما متفق اللفظ اند که دم کردن سوره اخلاص و  
 سوره شفا بر آب و آشامیدن آن خیلی سریع الاثر است و اگر چه وزن کردن تمام بدن  
 خود باطلا و نقره و مس و غلات و روغن و غیره اجناس معمول ولایت و اهل اسلام  
 آنجا نیست اما چون فیض بن علی جمعی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلی حضرت  
 بهم در سالی دو مرتبه عنقر مبارک را وزن کرده هم وزن ذات اقدس مستحقان خیرات  
 میکردند اگر آن نور الالبصار بهم در سالی دو بار و در هر یک مرتبه هفت بار با جناس جم گانه  
 که در صدر رسوید یافت عنقر خود را وزن کرده ایشا میکردند باشد بر لای دفع بلیات  
 روحانی و جسمانی خوب مناسب است میت ضعف و فقر و عجز و اندسته و در و ناز را  
 هم و وادانسته و الله شافی الله کافی الله صافی رفته ۹ فرزند زاده عنقر و سودا  
 غائبانه چسبیت بنصب پادشاهی بدون خدمت و بدون در سایه ریایات عالیای میشود  
 فرزند عالیجاه هم این قسم میکنند و بعضو نفرستند یا نوکر خود کنند این سنت فیروز جنگ  
 و نصرت جنگ است آن نور الالبصار را باین کار چه کار بر باعی دوران بقا چو با و صحر  
 بگذشت تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت و پنداشت ستگر که جبار را کرد و برگردن او

بخش چهارم  
 بخش پنجم  
 بخش ششم  
 بخش هفتم  
 بخش هشتم  
 بخش نهم  
 بخش دهم  
 بخش یازدهم  
 بخش دوازدهم  
 بخش سیزدهم  
 بخش چهاردهم  
 بخش پانزدهم  
 بخش شانزدهم  
 بخش هجدهم  
 بخش نوزدهم  
 بخش بیستم

بخش چهارم  
 بخش پنجم  
 بخش ششم  
 بخش هفتم  
 بخش هشتم  
 بخش نهم  
 بخش دهم  
 بخش یازدهم  
 بخش دوازدهم  
 بخش سیزدهم  
 بخش چهاردهم  
 بخش پانزدهم  
 بخش شانزدهم  
 بخش هجدهم  
 بخش نوزدهم  
 بخش بیستم















[illegible]

فرمودیم و ما عنقریب بابر آبادی ایم **قسط ۹۲** بنام عمده الملک دارالامان سلطان  
 حسب العرض آن فدوی خدمت بخشید و دوم لصدور الدین محمد خان صفوی مقرر شد  
 حالا او را باید طلبید و برین عطیه کنی بخشید و تا آمدن او آن مزاجدان را ازین دفتر  
 هم خبر باید گرفت که محرران بشوم طبعی مجال تبلیغ نیابند و اهل مطلب نیز از انسداد  
 تصدیق نکنند و با عی هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد و اینکه خویش را بجا خواهد داد  
 هر جا که شکسته بود و دستش گیر بشود که همین کاسه صفا خواهد داد و آن فدوی بخان جها  
 بهما در بنویسد که سوداگران اسپان و غیره استثنائی نمی نمایند و هر صبح استظلامات  
 یوم القیامه از چهره و منظورند داشت و یاد موت که قریب تر از شش روز است چرا گذشت  
 از سخط کنی و غضب پادشاهی برسد و آنرا را رضامند کند بدین علم حق باتو و اسباب  
 کند و چون که از حد بگذرد و رسوا کند و در خانه خود دیوان کرده می نشیند و ع چند گونی خا  
 این خوان من و آن فدوی از نصرت جنگ پرسیده طلبد که ننگین زر و دیبا و مروت  
 میشود و لیکن تمام خطاب و فایده میکند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کند و منتظر کرده  
 عنایت کنیم و فردانی که بر ننگین سلیمان چه نقش بود خطی بزر نوشته که این نیز بگذرد و  
 فقیر یکم و روح الله خان آورده بود دیدیم بطور اجلات نه بشیوه اسلحه چنین کس پندیا  
 علی لطیف قدس سره الشریف بیاد آمد که روزی با این عاصی فرمودند شما فقرا را نمیدیده  
 باشید گفتیم ما دنیا داران غرق عصیان اگر خطه هم بدیدن فقرای صفا کمال مشغول بحق  
 نشویم حال ما چه باشد و بجا رسد گفتند نمی برای آنست که در ویشان حال بر روش  
 بزرگان ماضی نمانده اند و چون ایشان را ببینید بباطن تر شوید و این خوب نیست  
 نمود با منده آن فدوی بآن عزیز بگوید که حکم شده است استغفار از خداوند تعالی **قسط ۹۳**























۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰

معقول خود کند والا بچو مبتدعان را که از خود چیز را تراشند و نسبت بشیخ دهند تنبیه  
 باید کرد و سلطان محمود و غفر الله له و نبه نسبت مذہبان مبتدعان در مجلس هیندا بل  
 در ولایت خود جانی داد تا دیگران آنها را بصورت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان نیز مجال  
 گمراه کردن نیابند اللهم انهدنا الضراط المستقیم و السلام علی الی الرضا و ائمه تسلیم قریه قریه  
 با خلاص کلمه فتح الله خان الحال نوشته اند تا وقت رخصت خان مذکور رسید اینهم  
 صحبت این فضول با پادشاه نهاده بر آرزو خواهد آمد اما چه کنیم ما را بطور یا نمیکند از نه  
 و در ادای مطلب خود ایام میکنند و بارش پانصد سی فات فتح الله خان صد  
 سوار تا عینان کم باید کرد و دنیا بیکم با بیطرفی خطاب بهادری بدتر بختی دوم داد  
 حسب حکم بآن زیاد گوشت که نمکمالی همین معنی دارد که مرشد نهاده را از خود آرزو  
 کند و با القای سنت خدمت فروشی که وضع سقلم رویان نه رسم دان جان موس  
 همین پور و لیسعت را سرگران نماید بایسته باین وسیله بزرگ رضای بیست آوردی  
 و بالتاسر ایشان اضافه گرفته حال هم اگر تلافی با فایات کند خوبست این شاد و در حق  
 بدید و پادشاه نهاده عرض داشت که این قلمهم انشاء الله تعالی عنقریب فتح میشود و آنگاه  
 سنتامی شیطانی هتاهو و بجان غیر در جنگ بر می نرزمی آن سزاوار سر جنگ  
 بنویسد که پیش از دست برد و دست جبارش بندد و مرد آخر بین مبارک  
 بنده است و رفع از منم خان این کار خوب سر انجام نیافت چنانچه باید  
 از عهده آن بر نیا مدنا کرده کارست و بهیوده گفتار و تعلیم باید کرد و بکمی مراتب تنبیه  
 اگر چه من خود تربیت طلبم صرعه هم در گشت و گم کرده راه ابو نصر خان در لاهور بنگاه  
 بر پا کرده است و در ورم آن شهر را بجان آورده که سر عاقبت میخار و یا ملک بی ملک دیده

۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰

۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰







۳۳  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

و تربیت باید نمود و چند سیاره حفظ کرده بود نشود و فراموش کند تعهد قاسم خان در باب فتح  
 قلعه چینی که پادشاهزاده مجرکام بخش بحضور فرستاده بخش پیش آن فدوی فرستاده  
 باید دید که صلی دارد یا تمهید دل شکستنی آن فدویت مردم نیابری اغراض نفسانی  
 چه چیز با که نیکویند و چه شکستنا که برای درستی کار خود می بندند + اگر گرفتن رانامی بچهار  
 کشایش قلعه از تو اند شد چه به ازین و الا سردار خان هم گفته عمل ست بد نیست  
 باشد + **رقعه** فدوی درگاه + فردا ملازمت پادشاهزاده شاه عالم بهادر  
 بخشی الملک مردم دیگر را با نواح خود با برای استقبال بپذیرفت و بآیین گزینی در  
 چشم مار و شش سنگت بیست خوشا وقتی و خرم روزگاری + که یاری بر خور و از صلی رسی **رقعه**  
 فدوی با اخلاص + دستخط دیوان بر عرضیکه عین باشد در کانیست + این عین علت را  
 از میان باید برداشت + مهم محترمی عنایت الله خان کفایت میکند با اعتقاد و  
 پروانه زان دست + **تولیت** مشهور که اول بنیاد ظلم در جهان انک بود دیگر که مدبران **مطلب دیگر**  
 کرد تا باین غایت رسید + ابراهیم خان راتا انفضال قضیه قاضی دیگر مردم کشمیر  
 نمیشود بحالی کی معلوم مصرعه کلون انداز را پاداش سنگست + **الحمد لله** چینی فتح شد  
 و رانامی مرد و در گنجت گرفتنش هم چندان کار نبود اما با اغراض کینه علمان از دست  
 رفت و چندین دیگر دکان سرشده فی شان گرم ماند + با آنها باید گفت که بخورند  
 دنیا را پیش از آنکه شمارا بخورند **رقعه** فدوی بارگاه این قدر تنگ گرفتن یا علی بیگ  
 خود را از چهر است + نمی این امر در شرع نیامده و مرتبه ولایت خود ندارد و چه بگوید او  
 اشر بوا عمل نمیکند و مارا و خود را زبانی و مردم میسازد آدمی باید که مقبول هر قوم  
 باشد تا او هم چه کند که اینهم باختیار خود نیست فردخت و دولت بر نور باز نیست +

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴  
 ۱۵۱۵  
 ۱۵۱۶  
 ۱۵۱۷  
 ۱۵۱۸  
 ۱۵۱۹  
 ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۱  
 ۱۵۲۲  
 ۱۵۲۳  
 ۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۲۶  
 ۱۵۲۷  
 ۱۵۲۸  
 ۱۵۲۹  
 ۱۵۳۰  
 ۱۵۳۱  
 ۱۵۳۲

[illegible]



سبب کس خورشید ۱۲  
دارد کس خورشید ۱۲  
نظم بر سر نظام ۱۲  
از وقت خورشید ۱۲  
درست خورشید ۱۲  
بر وقت خورشید ۱۲

چنانچه شایسته و در تنبیه مفسدان و ستمکاران زمینداران همچنین سخی جانی بغایات و دیگر هم  
انتیاز خواهر یافت و بر تنه بلند تر از زمین مرتفعه خواهد گشت نظم نو بان بخیان مانده است  
عاقبت زمین نو بان افتاد نیست + هر که بالا تر رود ابله تر است + آتشش خرد و شعله است  
رقعه ۱۱ شجاعت خان در گذشت + انا الله وانا الیه راجعون + آدم کاروان بود  
و در کجرات عمل درست داشت صوبه داری جهمت آن ملک تجویز باید کرد و دوسه  
کس بجای خود سنجیده عرض نمود علیحده هم رغبت دارند اگر پادشاهان را کار انفرمایند و  
بهتر از دیگران سرانجام توانستند و میتوان داد باند التوفیق والیه الشاد و درین مقدمه بهتر از  
خیر اندیش خان و دیگر کس نیست + اما میگویند که چشمانش از کار گرفته باری او را باید دیگر برانموز  
نماید عتیق سلطان هم بد نیست + مقدمه ابراهیم خان کشمیریان حفظه الله خان خوب نوشته و مال  
اندیشی را دخل نداده بدیت حیف برین دانش آئین او + کور شده دیده حق بدین + در آن  
و نینداری تحقیق حق از دست دادن چه معنی دارد و آنرا شجاست که گفته اند قاضی امین  
تحقیقات متعصب باید کرد که اقرار و انکار مقدمه تمام نکند و در انحصار قضایا اصلا  
کو تا هی نرود + و اعتبار جهت غالب منظور ندارد + ازین قسم مردم پیشتر هم کم بود و در وقت  
که ایمان ضعیف شیطان قویست خود کجا رقع ۱۱ در امثال حکام از ابراهیم خان تاخیر  
بسیاری رود + هزار سوار از تابینان او کم باید کرد و بیکیل هم چشم نمائی نمود + حکم ماکار را  
بر یاد میکند حق است ع راست نماید و حاجی با بندگی + رقع ۱۱ روح الله خان در خوا  
صد و احوال حکام بنام دیوان دکن و قلعه داران آن طرف کرده است تا از سر ششم کشمیری  
پرگنات آن ضلع چه حاله و چه جاگیر آنچه حالا از غیر مسعود خان بدینیت ضبط شده و دریا  
بعضی رساند آنچه خالصه مقرر شود برای آن امین و کورسی تعیین نماید + و آنچه جاگیر

سبب کس خورشید ۱۲  
دارد کس خورشید ۱۲  
نظم بر سر نظام ۱۲  
از وقت خورشید ۱۲  
درست خورشید ۱۲  
بر وقت خورشید ۱۲

تاریخات عالمگیری

تاریخات عالمگیری  
تاریخات عالمگیری  
تاریخات عالمگیری  
تاریخات عالمگیری  
تاریخات عالمگیری  
تاریخات عالمگیری



۲۶  
 ۱۲  
 ۱۱  
 ۱۰  
 ۹  
 ۸  
 ۷  
 ۶  
 ۵  
 ۴  
 ۳  
 ۲  
 ۱

قرار باید پروانه بدین مقام ضرورتی تو چنانچه و مصالح مورچال تجر و کار شود بقدرش باید نوشت  
 و سزاوی تعیین نمود که بیداران با خزانه با و رساند و نشان فرزند بهادر که بخان نیکو  
 نوشته اند حواله و کین بیکر و یاد خط خود بنویسی نموده باید فرستاد بل حرقه اخیر بهتر این  
 ازان جماعت نیست که همیشه یک طور سلوک داشته باشند آن همه فروتنی برای برادر و  
 مطلب خود بود از درون هم شاید که صافی نباشد برای او فهمیده عرض میکرده باشد  
 فرو از احتلاط چسبان بیگانه کی شود خویش + هر چند جامه تنگست جز و بدن نگردد +  
 ذوالفقار خان ظاهر سزاویان برای بردن تو چنانچه تعیین ساخته روح اندخان را  
 در عین کار سرد و نموده + اگر چه آن هم کار پادشاه است اما بخان مذکور بزرگوار که تاق  
 قلعه تو بهار ابرار دارد و تا صورت گرفتن این کار سزاوی آنها معتبر نشمارد و طرح  
 قلعه و مورچال فرستاده او بنظر درآمد + سستی که برای مورچال مقرر کرده است خوبست  
 و چندین دجوه بر اضلاع دیگر فوقیت دارد ولیکن از عدم خندق معلوم میشود که آن طرف  
 ظاهر ازین سنگلاخ باشد لقب دن متعذر نخواهد بود و سده مدته سرکوب بر یاکرد تا از  
 تصادم ضرب تو بهار ترزل در ثبات محصوران و ارکان قلعه افتد + و بزودی برین عقده  
 کشایش باید فرمان هم درین ماده می فرستیم و آنچه باید بنویس خود بنویسید تا کی بنویسیم  
 بامید کچین شاخ شاخ + نداری چشم کشایش فراخ + استغفر الله استغفر الله  
 از افراد فرستاده سواخ نکال لشکر فرزند زاده بها در معلوم شد که شکر الله خان با وجود نزدیکی  
 نمودار شدن غنیمت شرب هم مشغول اند و خود سوار نگردیده کسان را به تنبیه آنها فرستاد و  
 شب بخانه نوازش خان رفته از شام تا با ماد بخوردن شراب تماشای قوس گذرانیده  
 با شمع محترق و متع نمیگردد و برین ممنوع قصد اصرار دارد + از آنجا که سواخ نگاران

۱۲  
 ۱۱  
 ۱۰  
 ۹  
 ۸  
 ۷  
 ۶  
 ۵  
 ۴  
 ۳  
 ۲  
 ۱

۱۲  
 ۱۱  
 ۱۰  
 ۹  
 ۸  
 ۷  
 ۶  
 ۵  
 ۴  
 ۳  
 ۲  
 ۱







شاهنشاهی ایران  
 در سال ۱۲۰۰  
 در روز ۱۲  
 در ماه ۱۲  
 در شهر ۱۲  
 در سال ۱۲۰۰  
 در روز ۱۲  
 در ماه ۱۲  
 در شهر ۱۲

سینه آن وجد کرد و پادشاه هر ده نادان ضرور بود و کردیم و بر سر آن بسمل لقرون پنجم  
 آوردنی بود آوریم و من کین اشیطان از قرینا فساد قرینا فرو صحت سفله چو شکست  
 نماید نقصان و گریه سوز و بدن پیر و کند جامه سیاه و بشوی و محبتی او پادشاه هر ده  
 هم گرامند و چند چیلگرد و خیمه اش به تیا قدری باید نشاند و از حال و خبر باید و در  
 خان جهان بهادر باین چستی اول مثل کمنه عالان درین مهم قستی پیش گفت  
 هرگاه از حضور تکلیف شدید شد خوش است که تلافی مافات نماید توانست اینهمه خرابی  
 است چون نباشد که بدترین عمل زشت عملی دیگر نیست ان انا فقیه الدک سفل  
 سن ان چیز برای تسلی او باید نوشت و ایمانی این مقوله هم کرد تا چشم داشت  
 تنه پیدا کرد و اگر حجتی نیست که دشمن باطن تو نیست اعدای عدوک نفسک من  
 جنسک کی بطور نو میگذار که این کس گوش بحق و حقیقت دارد در آلی از نفس  
 بر بان و مارا در حقیقت او میران نظم صرانی دید و آن لطف نخست و آنکه کردی گرامانرا  
 باز بست و هم دعا از تو اجابت هم تر نو و اینی از تو عهده است هم تر نو و ۱۲۰۰ امیر الامرا  
 در گذشت از مردم قدیم همین یکسانند بود و انا الله و انا الیه راجعون و مطالبه هم دارد و  
 بدو ان بیوتات انصوبه برای ضبط اسوانی بدین نوشت که بتقید تمام ضبط آرد از مردم او و در  
 گرفته هم کس که پیش پادشاهی بگیرند دیوان مرحوم را فهمید و میگویند بشرط نیکو خستی  
 کرده خواهد شد و حقیقت پس از آن مغفور و عفو بدین رسید بگیری هم درین باب گفتیم با بگان  
 رعایت قبیل داری و انوبت ثانی آن فردوسی باین امر موگر و دیده یقین که بر روی و خرد  
 راستی و درستی ظاهر خواهد کرد امان آمد خان هم برای اینکار نیست چنین باید کرد و در  
 بوضع ساینده که اضافه داده شود و یک رعایت دیگر هم بخاطر است نسبت و جیل و بیرون ۱۲۰۰  
 ۱۲

شاهنشاهی ایران  
 در سال ۱۲۰۰  
 در روز ۱۲  
 در ماه ۱۲  
 در شهر ۱۲  
 در سال ۱۲۰۰  
 در روز ۱۲  
 در ماه ۱۲  
 در شهر ۱۲

شاهنشاهی ایران  
 در سال ۱۲۰۰  
 در روز ۱۲  
 در ماه ۱۲  
 در شهر ۱۲  
 در سال ۱۲۰۰  
 در روز ۱۲  
 در ماه ۱۲  
 در شهر ۱۲



بیوسف خان مقرر شده چو زان مخلص هم خوبست اما سپاه نیست حقیقت عملداری و علوم  
 نیست بر آن فردی هر چه شکست باشد عرض نماید برای دیوانی بر پانچور شخص دیانت دار  
 مطلوبست الا هم فالاهم رقعۃ ۳۲ مکرم خان در چه کارست با وجود اشتیاق زیارت  
 حرمین شریفین توقف از چه راه اولی تر ازین چیست بیت حج ربانیت مردان بود و حج  
 زیارت کردن خانه بود و الا هم از قنایر رقعۃ ۳۳ فرستاده فرزند زاده بهادر باید  
 گرفت اما پیشتر وکیل نشان را گفت که بدون عرض نفرستاده باشند و السلام  
 رقعۃ ۳۴ مرشد تلیخان ضابط است و خالی از تدین هم نیست این کار اگر با و  
 گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود پرسید مقدمه که فضل خان  
 گذشت آن قدیم انقدرست شنیده باشد نوبی برای تبیین قریب ایشان او باش تعیین کرد  
 خان بهادر حیدر چه طویرت این عاصی میجو ابد که ترک کس هیچ گناه و همیشه خاصه نشود  
 اما از آنجا که ملک سیاست نمیداند ریاست بی سیاست رست نمی آید بعضی جاها احکام  
 موافق الوقت بغیر نفس بی اختیار صادر میشود از علما مسئله پرسید انچه باشد که نیت خود بخیر  
 شاید که گیرد اما اعمال بالثبات حدیث صحیح است و بلس حد تو اتر رسید رقعۃ ۳۵ خود عبدالحق  
 رحلت کرد و بنیدار متقی بود از جگر داری بهره تمام داشت روزی در حضور السیاده بود و خبر  
 ولایتی دیگر داشت خوشم آمد گفتم خلیه خوش طرح است در جواب عرض کرد که نام این بهار  
 طرح است پرسیدم چیست گفت رافضی کش فرمودیم که در سر کار و الا هم چه چنان  
 طرح و نام طیار ساز ندانم که آورده اند که در عرض نمود که تا آنها طیار نشوند این میا  
 محقر در سر کار شرف باشد و رفته آداب بجا آورد احوال پسران او معروض دارد یا  
 بغایت افتخار گوید که او عرض نماید تا بقدر هر یک رعایت کرده شود رقعۃ ۳۶

[illegible][illegible]











در می آوردند یاد داریم که روزی از جعفر خان در ایاسیکه نصیب است سرفرازی داشت در  
عسلیانه نشانه اشترقی گرفته بودند خان مذکور از دروغه عسلیانه که تحصیل درهای جیرمانه  
هم با تعلق داشت بد شده در آنجا و آفرار او که گشت آنحضرت میراد تا هرمان فرمودند که بعد  
برخواست دیوان باجم صفا و دروغه را از خان مذکور و شاله بدماند رقم ۱۲۲۲ پیشکار  
صدر الصدور مستحقین را که بحضور می آمد دیگر عرضی در میان دارد منع کند که دیگر چنین نکرده باشد  
رقع ۱۴ امر و تربیت خان برای دوسه منگباشی که درین پیش ترود کرده بودند عرض  
نمود که دوسه سرج مرصع عنایت شود به خان مذکور باید گفت با آنکه عمری در خانه زادی  
بسر برده و در حضور تربیت یافته این قدر نمیداند که این جماعت درین عرصه نیستند که  
چنین عنایت در باره ایشان بطهری رسد جعیه برای خاطر او و دلگرمی کار پادشاهی محبت  
شد جوهر خان خواهد رسانید منته الامداد و التائید اما آینده در حق منگباشیان چنین  
عرض خواهد کرد و اگر از کس کار پادشاهی مست بنبطیه خواهد آمد و خدمت پادشاهی  
بتقدیر تمام خواهد نمود بانعام خلعت و نقد و در صورت سقط شدن اسپ بکار سرکار و الا  
بعطای اسپ سرفراز و خوش کرده خواهد شد رقم ۱۲۲۳ که تربیت خان هنوز محتاج تربیت  
است زیرا که برای احتشام قلعبات گرفته است از خراج بسبع رسیده که از روی حساب  
بکس نداده و سواخ نگار زیا نکار چه میکند و را خود برای همین مقرر نموده شد این جماعت  
با غرض نفسانی کارهای عمده پادشاهی برهم میکنند و روی خود میسپاه نموده در محرم  
اخبار تجا بیل بنیانید قلعبهای مستحکم گشتن مفسدان بزرگ و نگاه داشتن عیسوی خان از چه  
راست اگر از اول خبر شود هرگز تا باینجا نرسد بعد غل جاگیر این برآورده بر بان الله خان  
که از بی جاگیری نالش در دایداد ظاهر ادراش که بخان مذکور حسب کلمی تهدید باید نوشت

[illegible]



۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

که این صورت چو باینکه بوقوع آمد و بچهره و مال کار نه نظر داشت طلب احشام که نخواهد رسید  
 و غله و قلحجات نخواهد بود و وزدان بران نامردان غالب خواهند آمد آنوقت شما کجا  
 خواهید بود تا بوجیان اگر طلب گرفته سرگرم کار مانند غنیمت است و میداریم که بی این  
 خیال چه امکان دارد جهت عرض خویش کارهای و بیعت که فی حقیقت کار خداست  
 بر سر نمودن و زندگی دور و زده حق مردم مجاد پیاپیال کردن که دشمن آن تقویت کفار  
 فخران مال است آئین که ام مومن ملک حلال است بهر حال فیض الوصول طلب از  
 تمامی احشام گرفته بفرستد و در صورت خلاف آن سزای خائشان و معاوانان بیدینان  
 بر خود لازم داند که و آن الله لایهدی کید الخائنین رقه ۴۴ امین دست بدستی بخور  
 عنایت الله خان که از حضور مقرر شده رفته بود چه کرده مسهره هر چه که در کان ملکفت  
 نمک شده قوت مقابله است هم نبوده چه کند ناچار است اما اگر چنین بود چرا بر خاسته نیامد  
 اگر نخواهد تمیید آمدن خود میدادند با و هم از طرف خود تا کید بی نیوسید رقه ۴۴ احباب خان  
 حیدر آبادی ظاهر ابر لاورد در گشت و غیر از نیر که کید پیش بحضور ملک کرده و رقه دیگر دارد دیوان  
 بیوتات آنجا بر نگار که اموال ادب و شیار و دیانت واری تمام ضبط نمایند که بیت المال حق  
 عبادت خلیفه امین و نوکران گماشتهای خلیفه اندر جز تحقیق و ضعف دیگران را در ان نصیب  
 چه حساب رقه ۴۴ محرم خان امر و لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود و دامن جامه آفتد  
 در انداشت که پانظر نمی آمد به محرم خان فرمودیم که دو گره از دامن آن کوته عقل و رکنه آفتدی  
 با و بگوید که دامن بدستور یکد حضور مقرر است همانقدر داشته باشد و الا قدم خسلانی نگذار و مرد را  
 باید که الفت با لباس ساده پر کار داشته باشد نیزیت ملکف خاصه نمانست و بهمانامی زید و حرقای  
 دیگر هم مناسب این مقام بطریق معظمت بخوش و باید خواند رقه ۴۴ که پان نمی یار این کار خانه هم

۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰







۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰







میخواستیم برای عیادت آن دولتخواه خود بیایم اما چه رو کردیم نظر مشایده نامیم + لهذا  
 سیادت خان را بنیای فرستادیم تا بچشم ما بیند و اظهاراتی الضمیه کند از میوه های نوین  
 آنچه اینجا بهم میرسد نگویست اما اطباء ایونانی برای آن عمده مخلصان مزاج دان مصر  
 میگویند لهذا بنور هم ناگوار کردیم + انشاء الله تقدس بعد صحت کامل شفای عاجل یکی  
 میخوریم فردیاد این آرزوی من چه خوش است + تو بدین آرزو مرابرسان <sup>قوت</sup>  
 خان فیروز جنگ یک رنگ من + تفریق فوج لا اعلی الجیست فدوی زاده راز و دجضور  
 کرامت بخور بفرستد که با نعمات و اوراد ات <sup>تعالی</sup> امتیاز یافته باز پیش آن دولتخواه خوابد  
 فردمان مشو نمید چون واقف نه ز اسرار غیب + باشد اندر پرده بازیهای پنهان  
 غم خور + فرد آنچه دل از فکر آن میسوخت بیم بود + آخر از بیمی کرده + آن هم  
 ساختیم + <sup>قوت</sup> خان فیروز جنگ یک رنگ من + انچه بدو بری قلبی نیست نیست  
 گردیشی و با منی پیش منی + و پیش منی و بی منی دیشی + از احوال <sup>شمار</sup> و زوری <sup>آن</sup>  
 اطلاع میداده باشد تا که موصلت صورتی دست دهد + خانه زاده عنایت از خان <sup>از</sup> زید  
 جای او خالیست مصرعه شای گل هر جا که روید هم گشت رقص است بنام  
 ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ <sup>قوت</sup> نصرت جنگ <sup>قوت</sup> نصرت جنگ <sup>قوت</sup> نصرت جنگ <sup>قوت</sup>  
 این ملک قلم و فرمان بان ملی بوده بهر آن <sup>قوت</sup> نصرت جنگ <sup>قوت</sup> نصرت جنگ <sup>قوت</sup> نصرت جنگ <sup>قوت</sup>  
 منتهی مستملک بلذات نفسانی و مستشرق امور دنیا و دنی و دیده و دست <sup>قوت</sup> نصرت جنگ <sup>قوت</sup>  
 تحت و خیر برای خود ساختند بهر چه کرده بودند کائنات آن از <sup>قوت</sup> نصرت جنگ <sup>قوت</sup> نصرت جنگ <sup>قوت</sup>  
 یعنی همان یوفانی و کمر ای که بادی امتنان نموده بودند از نوکران خود و بهر <sup>قوت</sup> نصرت جنگ <sup>قوت</sup>  
 و خیر بانی آنها ساوگ بنمودند بیست دریا بکنون که دولت است بهر <sup>قوت</sup> نصرت جنگ <sup>قوت</sup>



















۶۲  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

نباید رسانید که در همه مقامات جلوه او سبحانه اظهرت بحق قربا لیه من اجل او برید رقعات  
 بنام اسد خان قصبه تمهیدین پور خلافت معظم بباد بنویسد بلکه عرض داشت کند که تجویر حضرت  
 فوجداری جلال آباد بشیخ کریم الله سیاه بجا شد پدرش سپاهی بود و هم تصدی از احوالش مفصل  
 اطلاع دارم منصب و حیثیت بر نگارنده از خارج بعرض رسید که ویل منصب دار یک در صوبه کشمیر  
 جاگیر دار دنیا بر قصبه محصول جاگیر که از عامل کشمیر وطن بخوابد و کچری دیوانی از مدنی رجوع  
 و او بر رعایت وطن داری حق آن منصب دار از ان کشمیری بی پی رسید باند درین صورت  
 چنانکه اگر در جهالت و علمي کنند شاید که اگر کم الا کرین کریم کند اما مالان را چه عذر دست مکرر  
 با و از بلند گفته ایم و باز میگویم که ما در احقاق حق و رفع تعدی و تعدی بیج کی از فرزندان  
 نیست تا بدگیری چه رسد بیج مرصع بهر امیر یک محرم شده غیر از روز مبارک یکشنبه نه بنده و همان  
 اتفاق و از خود نسا در قصبه بفرزند غیر بهادر بانیو رسید که دنیا رفت و آخرت آمدنی شد  
 چیزیکه یادگار خواهد ماند بکار خواهد آمد و همراه بنار گو نخواهد رفت و همین امور خیر که عبارت از  
 باقیات صالحات است مروز خود را فدای رنگان باید دانست و عاقل آنست که وقت  
 حال را که بین الراضی و الاستقبال است غنیمت داند و امر خیر و صلاح آنچه تواند نمود را بعمل  
 آورد و حال برارفته و آئینده را شده پندارد زیرا که حال روی و درخت است و آئینده را درو  
 در آمدن فرد سعدی همه روزین مردم میگوید و خود نمیکند گوش قصبه فدوی با اظلاما  
 را که بدیره او فرستادیم و هیئت تبلیه پدر و پسر اعتبار را و را افزودیم و ظاهر بر خجوت و پندار  
 افزود و قدر خود را کم کرد و استغفر الله لازم آنست که لوازم اعتدال و استغفار بر خود واجب  
 شمرده بدیره نصرت جنگ برود و عذر با نخواهد و خود را از زمره پیشداستان پدرش انکار د  
 و از آنکه گانه چهره فراموش نسازد نظم بیج دانی که شیر مردی چسبیت و شیر مردمانه  
 بیای سرور ۱۲

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰







طبعه بنان یمنی ۱۲۰۰  
 بو کشید ۱۲۰۰  
 نام شهر سلامت  
 مشهور که شال  
 قوب از آنجا  
 آورند ۱۱۰۰  
 در اجاره دهنده  
 ملک ۱۱۰۰  
 البسته سیف  
 یقیناً ۱۱۰۰  
 بکنه من  
 اوقات عالمگیر  
 در کافه نوشت  
 است ۱۱۰۰  
 رعایا جمع نیست  
 ۱۱۰۰  
 بکنه من قریب نیست  
 بکنه من قریب نیست  
 ۱۱۰۰  
 بشود ۱۱۰۰  
 کارش را بکنه  
 خدمت در ۱۱۰۰  
 طبعه بنان یمنی

بر آبر راه برود و اگر مشکلم شود جواب بدهد و الا لا و را و کا نهود و دیگر پنجره اریان از اسپ  
 فرد آمده سلام کنند ایشان او را پان دهند و دیگران را علیک <sup>ع</sup> نقل شق <sup>ع</sup> ۸۰  
 شاه عالیجاه که با فضل خان صادر کرده بود و نرسید کمال خان در گذشت و بویکیل  
 باید نوشت که بعضی رساند احوال متعینان این صوبه از حضرت پنهان نیست  
 عنایت الله خان حسن عمل هر یک می دانند و از حضور پرنور هر که لائق این کار  
 دانند مقرر نمایند و کشمیری درین صوبه نیست که مقرر کنیم و عنایت الله خان  
 راضی شود و اضافه این افغان الله خان عمل کاغذی خواهد بود و وصول شدنی نیست  
 برگشته انجم می افتد و رعایا ویران می گردند و ونسب و باین در جبهه گوش می خور که  
 اگر بجای یک و پیه لک و پیه میار و متجاوز نیست تغییر تغییر و کار با خوف آتی خواهد بود پیرس  
 پادشاهی شریکست دیوان را نباید که خویش و اقربا را کار فرماید و مرقض و دولتی باشد  
 و دیگر هر که اعتماد بر عمل او باشد برود و جایگیر بر است ظلم و انچه جز عمل نگرفته ایم فقط

خاتمه الطبع تتاران شتر شری رفعت در انشای عدد و شکر نشی منشآت عالم عاجز و  
 عاری اند و ناظران نظم شعری منزلت و املای نعمت سر و فر دیوان سالت سر و عالم صلی الله  
 علیه و سلم معرفت بچگونگی آنا بعد این لالی متلائی نضاح جهانگیری و جواهر دهر عریض  
 پروری و دلپذیری مشتمل بر مضامین بنظیری موسوم به رتعات عالمگیری ملقب  
 بکلمات طبیبات منقول از نسخه مطبوعه مطبع نظامی تصحیح و توضیح از اهتتام عاجز و  
 محمد عبدالصمد باخرچشم در مطبع زرانی و اربع کانپور به ماه جمادی الاول ۱۲۰۰  
 حلیه طبع در بر کشید و منظور نظر خریداران و سایر عرطبان قدر و انان گردید

طبعه بنان یمنی ۱۲۰۰  
 بو کشید ۱۲۰۰  
 نام شهر سلامت  
 مشهور که شال  
 قوب از آنجا  
 آورند ۱۱۰۰  
 در اجاره دهنده  
 ملک ۱۱۰۰  
 البسته سیف  
 یقیناً ۱۱۰۰  
 بکنه من  
 اوقات عالمگیر  
 در کافه نوشت  
 است ۱۱۰۰  
 رعایا جمع نیست  
 ۱۱۰۰  
 بکنه من قریب نیست  
 بکنه من قریب نیست  
 ۱۱۰۰  
 بشود ۱۱۰۰  
 کارش را بکنه  
 خدمت در ۱۱۰۰  
 طبعه بنان یمنی







بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

الحمد لله الذي جعل في  
القرآن الكريم آيات  
التي هي مناجاة  
العباد إلى ربهم  
الغني عن كل شيء

والحمد لله الذي جعل في  
القرآن الكريم آيات  
التي هي مناجاة  
العباد إلى ربهم  
الغني عن كل شيء

والحمد لله الذي جعل في  
القرآن الكريم آيات  
التي هي مناجاة  
العباد إلى ربهم  
الغني عن كل شيء

والحمد لله الذي جعل في  
القرآن الكريم آيات  
التي هي مناجاة  
العباد إلى ربهم  
الغني عن كل شيء

والحمد لله الذي جعل في  
القرآن الكريم آيات  
التي هي مناجاة  
العباد إلى ربهم  
الغني عن كل شيء



مجلسه  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين



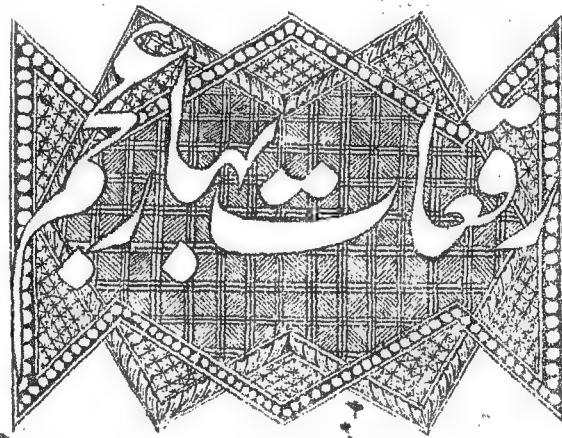
ہست	ہستند	ہستی	ہستید	ہستم	ہستیم
ہی وہ	ہیں وہ	ہی تو	ہو تم	ہیں میں	ہیں ہم

ہو او	آنها	تو	شما	من	ما
وہ	وہ	تو تو	تم	میں میں	ہم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مفتی ابی برادر مکرّم حاجی محمد سعید صاحب سلسلۃ القادواہب تاجر کتب کلانیہ خلاصی نو لکھنؤ



از اہتمام حاجی غفران احمد محمد عبدالغفران اللہ الا واحد نبیرہ حاج مہر و محمد صفی خان صاحب

مکتبۃ دار الفکر لاہور مطبوعہ

عاجز کو کارخانہ نوی ہر قسم کی کتابیں منسوخ تاجرانہ جلد بکفایت میلوں پرائیل روانہ ہوتی ہیں اس شہر محمد سعید تاجر کتب کلانیہ خلاصی نو لکھنؤ







بوسه میسرود و د ۱۶  
روشن بند و دستگیر است  
که آن را در جیبی بسته  
یا روی دوش تا زیر پوت  
آن نازدم «شاه  
ای سید بهار ی قبال  
او نشان زد من که خود کن  
قلب و خنجر «شاه  
ظاهر است ملاقات  
است



و شکستنی بختی بجای تو نم رسائید و ز نهایی نیازمندی ایشان ایشان میرسیم و رنج و دوری  
 نمی کشیم چه چند دل بر خوش شست بان بیاوشاد و مگر دیده دیدار پرست از آینه غمی گزینی نیست  
 اکنون بگمان تکیه میام اگر مردم آرزو را خود بر ختم آن ارم که زودتر به چنانی رنجی دیده بدینا  
 شوندر رقص جان من آتش نیاید با آرزو من میخواست که اندک از بسیار بجای میاموری که باور و دور  
 بر نگار و خامه رویا و دیو کاغذ قواه با چرا بیدار گشتی بگازش گشتی میگردد چشمها را یکدیگر میامور  
 ایشان میسوزند گناه خشی محو که ز کرده اند شایستگی شماسی گشته و دین نگام که اسرار آن که بر سر  
 چنین سخن آید آرموده ام که یکدم بهر گناه میگویم و دوری از خجاستش نه زخم و آبی من آفرین بر ایشان  
 آفرگار جهانیا همواره برین دانش را و بدی که گشتی زان شایسته کرد و امیدم و تابست نخواهم داشت  
 چون ای چند آمد که از خورسندی خود آگاه نساختند گونه شکر رنجی سیده بود که شید ز خامه از شاه رخ  
 نماند نگاری باز و آتم اکنون که پی بکینه برود و تن نیاز و آید نگاری از خوشخونی ایشان تنزل بنگاهم  
 که گاه بی پدید تو آید بسیار گناه است مگر ز کرده میگویند تو ز دل مگر درم بشاد و بیاشامی دور  
 دوست از امرو و خوشتر رقصه فرد دل تو دادم و فووش سیدم که پس از برون ل شوخ چنین خواهی شد  
 از فراموش کاری ایشان نه چنان بجای آمده ام که دیگر زیست می آرزو دارم مگر اگر گران جانی  
 سخت چارم طبیعت چنان بخشد آسایشی نیستش که جانش فراموشی آورد و چشمه دستم  
 بی آنکه پیامی بر میان ارم گلشن هم شیر بهار و دیتی با بیاری بی انگاری سبز خواهند داشت که نه از راه



۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰



که سرالایچو جان شیرین است قطعه چینی که شیرین بان کرد و آتش رسید خوش از بخشش کار ویرین  
 زره رقم آن سرخ و خوبان مفرتا و از نخلان شیرین رفته انبه با تخم مرغ فرستاده آن همراه رسید  
 کام جهان شیرین گردانیده چه میوه که گلش مولا است بازش انیدیدن مانند این شیرین پیر که می  
 ندیده شنیدن هر چه شیرینی این گونه فرستیده پایات ز سبزی بر زمرد کشته به سارانه دور  
 سبزی نهاده بهی تخی بکشت کار کشنده که زیر پوشش موی شترند بر نگار دمندهان زرد و خسار  
 بجای تخی ساز و نمودار و شیرین بکشتن بان نه به به خواش لب لب میکیدند بهی خوش بختی که  
 زور و که دارد و خوش هزاره شو بود شیرین فرهادی نماید کسی این سخن باور یابد رفته  
 کنار بادشاه پسندید که از خوشترین میوه بکباب بکشد فرستاده آن یار بجا رسید کام جان شیرین  
 گردانید تا میوه که کام نمودی هر دی تنی است گاه پیر گلگون شیر سر با سفیدی نشانانی است  
 و مایه توانگری آن قناری شیش شیرینی سبب بیکشش سر از رنگینی شیرین است فرهادی کرد و آتش کار و پیر  
 میخورد و دلبسته شد تا که در دست خیدار از جامه پوست بیرون میرود و چون که باز است بهی  
 و چند تک باقی تنی نامش از شیرینی تنبان و و خوش تنبان یان پاریان بهم نه میوند و آتش و  
 میوه بخشی درستان زافرون با در قهقهه انیش که شینی از بالای بان به جست استی کور نشا سر و میخو  
 رسید بان بشکر و پاس شیرین گردانید از شیرینش چه سخن نه که شکر آفریده است شیرینی خانه زاده  
 نوبته و قطعه شکر گفتش خرواشفت گفت یا این که فی شکست راستی بیکری سر سبز

[illegible]



[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

۱۷ کورده و شوقین خطیب اند  
دست زار و می گران می دارند  
۱۸ شکوه سحر و جانی چو دل  
اسک غدا را فقط ۱۱ علی  
۱۹ ای یاد باد شد و بیفرمودند  
که اگر از او شدی قصه بجم باشد  
۲۰ ای پیش قدمی طریقی  
قرار داده که عیادت از  
۲۱ تر خطوط باشد و زیاده  
فاصله باشد که آید  
۲۲ سوزناهی ستم  
۲۳ ای

[illegible][illegible]



ای تازه جوان پی خدا چستی ده رفته نظم ای مکنه ز تو گوشت چو دیده توی به خوش آن مکنه ز گوش پای  
 بریده نمی چو تو مرد چشتم نه ویزه گوش به از گوش برون آ که بریده بی به هر چند دیده و دیدار  
 پرست هنوز از رخ زیبای آن بگانه روزگار بیکانه مگر چون میا ایشان بهیم گوشتی رخ و کار بر و انجانان  
 بگشت شده شب و نتر شمار رخ روز و شبکاری فردا اگر روزی ستل دیوانه تو و اگر شبی شمع افشاده تو  
 تاب ستوری است تو این بایک پوشتی تو پیش از رفتن این است از روز و سوختن آتم که بهماندم بر وانه نرم  
 وال فروز تو هم ناگاه بیماری هم گرفت سر و زین خودم شمس آتم روز که بهوش آتم خود را تا توان پیجاریه فتم  
 باین نامدگاه ختم حیات بلیم سید جام تو بیا که زنده مانم پس از آنکه من بخاتم بکار خواهم ای در رفته ا  
 قمر و مردم همه دیده دوست رانده نادیده چو دیده دوست سید ارم من آرزو منده شمار و زبی بخانه  
 خدا بخش کاری فتنه دید دل را ترا زنگار خانه مانی رسید که از کسیت نام گرمی میسبان ملاز خود رفت  
 از اندام بیتابی در دل میگویم کی شنیده بدیده آید مگر دین را با کاری از پیش این از من می شود که  
 این آرزو می شود و رفته نوازش فمای من شنیدم که شادی می آراسته جز دوست همکین و ستانرا  
 خواسته اند بسیار بجا و زیبا و همایون بیاد آوردم اگر از فراموشکاری سادگیست مگر اگر باطنی میگرگا  
 سازند یا سبک بر بیان آتم بر دیا استین شرم شما خود هم مایه نگامه نرم گرم باشد که پاسخ تر دمن رسد  
 رفته است از نامه تو پیدای تو نوازش را شاید بکنه کارم نهان سیده باشی نامه نوازه ترا ز جان  
 بهر تو هم گرد نوازش گوید محبت و جوهرانی که پاس تو انداختم و خسته بودم در دیده نمی اند

ای تازه جوان پی خدا چستی ده رفته نظم ای مکنه ز تو گوشت چو دیده توی به خوش آن مکنه ز گوش پای  
 بریده نمی چو تو مرد چشتم نه ویزه گوش به از گوش برون آ که بریده بی به هر چند دیده و دیدار  
 پرست هنوز از رخ زیبای آن بگانه روزگار بیکانه مگر چون میا ایشان بهیم گوشتی رخ و کار بر و انجانان  
 بگشت شده شب و نتر شمار رخ روز و شبکاری فردا اگر روزی ستل دیوانه تو و اگر شبی شمع افشاده تو  
 تاب ستوری است تو این بایک پوشتی تو پیش از رفتن این است از روز و سوختن آتم که بهماندم بر وانه نرم  
 وال فروز تو هم ناگاه بیماری هم گرفت سر و زین خودم شمس آتم روز که بهوش آتم خود را تا توان پیجاریه فتم  
 باین نامدگاه ختم حیات بلیم سید جام تو بیا که زنده مانم پس از آنکه من بخاتم بکار خواهم ای در رفته ا  
 قمر و مردم همه دیده دوست رانده نادیده چو دیده دوست سید ارم من آرزو منده شمار و زبی بخانه  
 خدا بخش کاری فتنه دید دل را ترا زنگار خانه مانی رسید که از کسیت نام گرمی میسبان ملاز خود رفت  
 از اندام بیتابی در دل میگویم کی شنیده بدیده آید مگر دین را با کاری از پیش این از من می شود که  
 این آرزو می شود و رفته نوازش فمای من شنیدم که شادی می آراسته جز دوست همکین و ستانرا  
 خواسته اند بسیار بجا و زیبا و همایون بیاد آوردم اگر از فراموشکاری سادگیست مگر اگر باطنی میگرگا  
 سازند یا سبک بر بیان آتم بر دیا استین شرم شما خود هم مایه نگامه نرم گرم باشد که پاسخ تر دمن رسد  
 رفته است از نامه تو پیدای تو نوازش را شاید بکنه کارم نهان سیده باشی نامه نوازه ترا ز جان  
 بهر تو هم گرد نوازش گوید محبت و جوهرانی که پاس تو انداختم و خسته بودم در دیده نمی اند

ای تازه جوان پی خدا چستی ده رفته نظم ای مکنه ز تو گوشت چو دیده توی به خوش آن مکنه ز گوش پای  
 بریده نمی چو تو مرد چشتم نه ویزه گوش به از گوش برون آ که بریده بی به هر چند دیده و دیدار  
 پرست هنوز از رخ زیبای آن بگانه روزگار بیکانه مگر چون میا ایشان بهیم گوشتی رخ و کار بر و انجانان  
 بگشت شده شب و نتر شمار رخ روز و شبکاری فردا اگر روزی ستل دیوانه تو و اگر شبی شمع افشاده تو  
 تاب ستوری است تو این بایک پوشتی تو پیش از رفتن این است از روز و سوختن آتم که بهماندم بر وانه نرم  
 وال فروز تو هم ناگاه بیماری هم گرفت سر و زین خودم شمس آتم روز که بهوش آتم خود را تا توان پیجاریه فتم  
 باین نامدگاه ختم حیات بلیم سید جام تو بیا که زنده مانم پس از آنکه من بخاتم بکار خواهم ای در رفته ا  
 قمر و مردم همه دیده دوست رانده نادیده چو دیده دوست سید ارم من آرزو منده شمار و زبی بخانه  
 خدا بخش کاری فتنه دید دل را ترا زنگار خانه مانی رسید که از کسیت نام گرمی میسبان ملاز خود رفت  
 از اندام بیتابی در دل میگویم کی شنیده بدیده آید مگر دین را با کاری از پیش این از من می شود که  
 این آرزو می شود و رفته نوازش فمای من شنیدم که شادی می آراسته جز دوست همکین و ستانرا  
 خواسته اند بسیار بجا و زیبا و همایون بیاد آوردم اگر از فراموشکاری سادگیست مگر اگر باطنی میگرگا  
 سازند یا سبک بر بیان آتم بر دیا استین شرم شما خود هم مایه نگامه نرم گرم باشد که پاسخ تر دمن رسد  
 رفته است از نامه تو پیدای تو نوازش را شاید بکنه کارم نهان سیده باشی نامه نوازه ترا ز جان  
 بهر تو هم گرد نوازش گوید محبت و جوهرانی که پاس تو انداختم و خسته بودم در دیده نمی اند







[illegible]



اندر دل اگر گویم زبان سوزد و گردم در شرم ترسم که مغیر استخوان خیزد و جدائی جانان یانچار رسانید و دروی  
 سودمندترین که یام ایا و رسانید یا اورا بسج پائی جانان مرا بسج یارید و این خروده تخم با و سپارید  
 چون بوسه زنده برین لبانم آید به تن فسرده جانم و از آنجا که من باز بستری یا وری گیرم و چنین باشد  
 تملی تو هم رسیدا امیدوارم که رسیده از سر نو زندگانی بخشنده رفته از من بر من مهربان تر نامه گرامی  
 در هنگامیکه دیده در کسین بود رسید بر کاریکه نوشتندی آنکه از فوشتگی و ویش نهادنت بهوار بهمن  
 از رو که گوشتم گره از کار کسی کشاید و کاری از دستم آید که آفرین ستایشش از پس این چندی بخت  
 پیشویشانی نکند هر چه بر و خا نه آمده است پنج سپرد نامه و در رفته در سوزش دل بران  
 آورده بود که روزی بیدار ایشان هم نوشتند که می آیم باز ماندم نیامدند از خود رفته و فرستم که این آمدن بر  
 روزیست که بنامم و اگر نه من هر دو را از جانشینده ام شهر می آئی اگر و در ترائی چه شود تا گفته شنی و در ترائی  
 چه شود و رفته فرود گوش شنیده ام که در کردار و در دل من برگشت تو رسید تا در و گوش من می خورد  
 بیتابی بادل سرگوشی دارد و بی آبی اگر خوشی و دیگر دل بود گوش امباریکه رسید به زدن چاه گره  
 جهانیان و آرام خشتاد و غره بیدری گشت بگویم رسانا و رفته خود را شنیدند که مالای جهان  
 می رفتی پای از زبان عزیز زار آمدگر تندی دست رسید دست سبب ایستادند ز زبان سر دیوار  
 گفته بودم که بالانبا بد بر آمد شنیدید و بدیدید که با دچ برآم داد و قطعه گرفتادی باید از ابرام هرگز نداشت  
 مشوای یار کار افتادگی زمره از همه که چنین بود و در رفته شهر می آید و بیچاره در دل من کن

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰











ای دانش نیست ۱۱  
 ای دانش نیست ۱۲  
 ای دانش نیست ۱۳  
 ای دانش نیست ۱۴  
 ای دانش نیست ۱۵  
 ای دانش نیست ۱۶  
 ای دانش نیست ۱۷  
 ای دانش نیست ۱۸  
 ای دانش نیست ۱۹  
 ای دانش نیست ۲۰  
 ای دانش نیست ۲۱  
 ای دانش نیست ۲۲  
 ای دانش نیست ۲۳  
 ای دانش نیست ۲۴  
 ای دانش نیست ۲۵  
 ای دانش نیست ۲۶  
 ای دانش نیست ۲۷  
 ای دانش نیست ۲۸  
 ای دانش نیست ۲۹  
 ای دانش نیست ۳۰  
 ای دانش نیست ۳۱  
 ای دانش نیست ۳۲  
 ای دانش نیست ۳۳  
 ای دانش نیست ۳۴  
 ای دانش نیست ۳۵  
 ای دانش نیست ۳۶  
 ای دانش نیست ۳۷  
 ای دانش نیست ۳۸  
 ای دانش نیست ۳۹  
 ای دانش نیست ۴۰  
 ای دانش نیست ۴۱  
 ای دانش نیست ۴۲  
 ای دانش نیست ۴۳  
 ای دانش نیست ۴۴  
 ای دانش نیست ۴۵  
 ای دانش نیست ۴۶  
 ای دانش نیست ۴۷  
 ای دانش نیست ۴۸  
 ای دانش نیست ۴۹  
 ای دانش نیست ۵۰  
 ای دانش نیست ۵۱  
 ای دانش نیست ۵۲  
 ای دانش نیست ۵۳  
 ای دانش نیست ۵۴  
 ای دانش نیست ۵۵  
 ای دانش نیست ۵۶  
 ای دانش نیست ۵۷  
 ای دانش نیست ۵۸  
 ای دانش نیست ۵۹  
 ای دانش نیست ۶۰  
 ای دانش نیست ۶۱  
 ای دانش نیست ۶۲  
 ای دانش نیست ۶۳  
 ای دانش نیست ۶۴  
 ای دانش نیست ۶۵  
 ای دانش نیست ۶۶  
 ای دانش نیست ۶۷  
 ای دانش نیست ۶۸  
 ای دانش نیست ۶۹  
 ای دانش نیست ۷۰  
 ای دانش نیست ۷۱  
 ای دانش نیست ۷۲  
 ای دانش نیست ۷۳  
 ای دانش نیست ۷۴  
 ای دانش نیست ۷۵  
 ای دانش نیست ۷۶  
 ای دانش نیست ۷۷  
 ای دانش نیست ۷۸  
 ای دانش نیست ۷۹  
 ای دانش نیست ۸۰  
 ای دانش نیست ۸۱  
 ای دانش نیست ۸۲  
 ای دانش نیست ۸۳  
 ای دانش نیست ۸۴  
 ای دانش نیست ۸۵  
 ای دانش نیست ۸۶  
 ای دانش نیست ۸۷  
 ای دانش نیست ۸۸  
 ای دانش نیست ۸۹  
 ای دانش نیست ۹۰  
 ای دانش نیست ۹۱  
 ای دانش نیست ۹۲  
 ای دانش نیست ۹۳  
 ای دانش نیست ۹۴  
 ای دانش نیست ۹۵  
 ای دانش نیست ۹۶  
 ای دانش نیست ۹۷  
 ای دانش نیست ۹۸  
 ای دانش نیست ۹۹  
 ای دانش نیست ۱۰۰

که اکنون خاکسار را آن خداگان چه سروکار که خامه گوی بریا پیش برده هر چند که دل گریه و پله  
 گناهی ندانست که شایان چنین نزار باشد آدم بر اینک اگر چیزی سرزده باشد گشتنی است  
 نه گرفتنی چه بزرگان گاهی گناه از خردان ندیده اند پلست کم گناهای من باشد +  
 پیش آن شش از شمار افزون رفته درنگامیکه با دیروزی از هر سوی وزید و گلبانگ  
 فرخی و کامرانی بگوش جهان جهانیان میر سپیدی باور فتا و فرقه فیروز فیروز گداز رسانید  
 دو گانه سپاس بدرگاه داور بجا آورده شادمانه شادی بلند آوازه ساخت کاریکه درین  
 کارزار از دست آن شیر پیشه جو اندوی مدرکش کارنامه رستم و اسفندیار است فیروزی  
 بخش ایران این شگون فرخ را آغاز کارهای بنجیده گرداناد و باقی خوش کارنامه البیت  
 که آمد بروی کار این کار از تو آید و مردان چنین کنند یا بند و دست گرسخن خنجر و کمان + بر دست  
 و باز و تو نیز آفرین کنند رفته سپاس از دهرمان آفرین که در نهنگام خوشترین ناهید با  
 مجلس نزدیکی یافت و سرو آزاد باشد و چون گریه و فرقه که خدای شایستگی کردار  
 میرزا کامگار گوش جهانی را بخینه گوهر گرانمای شادی گردانید گلشن دلمای جهان +  
 بشگفتگی و تازگی رسانید شادی و شادمانی را در باز آریست و مندرخی و کامرانی  
 را روزگاری شعر شادی بدل جهان درآمد + امید جهانیان برآمد رفته و  
 نشتر بگت خلید و از دیده من + گردید روان خون دل دیوانه چون رگ زن دستکار  
 ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

ای دانش نیست ۱۱  
 ای دانش نیست ۱۲  
 ای دانش نیست ۱۳  
 ای دانش نیست ۱۴  
 ای دانش نیست ۱۵  
 ای دانش نیست ۱۶  
 ای دانش نیست ۱۷  
 ای دانش نیست ۱۸  
 ای دانش نیست ۱۹  
 ای دانش نیست ۲۰  
 ای دانش نیست ۲۱  
 ای دانش نیست ۲۲  
 ای دانش نیست ۲۳  
 ای دانش نیست ۲۴  
 ای دانش نیست ۲۵  
 ای دانش نیست ۲۶  
 ای دانش نیست ۲۷  
 ای دانش نیست ۲۸  
 ای دانش نیست ۲۹  
 ای دانش نیست ۳۰  
 ای دانش نیست ۳۱  
 ای دانش نیست ۳۲  
 ای دانش نیست ۳۳  
 ای دانش نیست ۳۴  
 ای دانش نیست ۳۵  
 ای دانش نیست ۳۶  
 ای دانش نیست ۳۷  
 ای دانش نیست ۳۸  
 ای دانش نیست ۳۹  
 ای دانش نیست ۴۰  
 ای دانش نیست ۴۱  
 ای دانش نیست ۴۲  
 ای دانش نیست ۴۳  
 ای دانش نیست ۴۴  
 ای دانش نیست ۴۵  
 ای دانش نیست ۴۶  
 ای دانش نیست ۴۷  
 ای دانش نیست ۴۸  
 ای دانش نیست ۴۹  
 ای دانش نیست ۵۰  
 ای دانش نیست ۵۱  
 ای دانش نیست ۵۲  
 ای دانش نیست ۵۳  
 ای دانش نیست ۵۴  
 ای دانش نیست ۵۵  
 ای دانش نیست ۵۶  
 ای دانش نیست ۵۷  
 ای دانش نیست ۵۸  
 ای دانش نیست ۵۹  
 ای دانش نیست ۶۰  
 ای دانش نیست ۶۱  
 ای دانش نیست ۶۲  
 ای دانش نیست ۶۳  
 ای دانش نیست ۶۴  
 ای دانش نیست ۶۵  
 ای دانش نیست ۶۶  
 ای دانش نیست ۶۷  
 ای دانش نیست ۶۸  
 ای دانش نیست ۶۹  
 ای دانش نیست ۷۰  
 ای دانش نیست ۷۱  
 ای دانش نیست ۷۲  
 ای دانش نیست ۷۳  
 ای دانش نیست ۷۴  
 ای دانش نیست ۷۵  
 ای دانش نیست ۷۶  
 ای دانش نیست ۷۷  
 ای دانش نیست ۷۸  
 ای دانش نیست ۷۹  
 ای دانش نیست ۸۰  
 ای دانش نیست ۸۱  
 ای دانش نیست ۸۲  
 ای دانش نیست ۸۳  
 ای دانش نیست ۸۴  
 ای دانش نیست ۸۵  
 ای دانش نیست ۸۶  
 ای دانش نیست ۸۷  
 ای دانش نیست ۸۸  
 ای دانش نیست ۸۹  
 ای دانش نیست ۹۰  
 ای دانش نیست ۹۱  
 ای دانش نیست ۹۲  
 ای دانش نیست ۹۳  
 ای دانش نیست ۹۴  
 ای دانش نیست ۹۵  
 ای دانش نیست ۹۶  
 ای دانش نیست ۹۷  
 ای دانش نیست ۹۸  
 ای دانش نیست ۹۹  
 ای دانش نیست ۱۰۰

ای دانش نیست ۱۱  
 ای دانش نیست ۱۲  
 ای دانش نیست ۱۳  
 ای دانش نیست ۱۴  
 ای دانش نیست ۱۵  
 ای دانش نیست ۱۶  
 ای دانش نیست ۱۷  
 ای دانش نیست ۱۸  
 ای دانش نیست ۱۹  
 ای دانش نیست ۲۰  
 ای دانش نیست ۲۱  
 ای دانش نیست ۲۲  
 ای دانش نیست ۲۳  
 ای دانش نیست ۲۴  
 ای دانش نیست ۲۵  
 ای دانش نیست ۲۶  
 ای دانش نیست ۲۷  
 ای دانش نیست ۲۸  
 ای دانش نیست ۲۹  
 ای دانش نیست ۳۰  
 ای دانش نیست ۳۱  
 ای دانش نیست ۳۲  
 ای دانش نیست ۳۳  
 ای دانش نیست ۳۴  
 ای دانش نیست ۳۵  
 ای دانش نیست ۳۶  
 ای دانش نیست ۳۷  
 ای دانش نیست ۳۸  
 ای دانش نیست ۳۹  
 ای دانش نیست ۴۰  
 ای دانش نیست ۴۱  
 ای دانش نیست ۴۲  
 ای دانش نیست ۴۳  
 ای دانش نیست ۴۴  
 ای دانش نیست ۴۵  
 ای دانش نیست ۴۶  
 ای دانش نیست ۴۷  
 ای دانش نیست ۴۸  
 ای دانش نیست ۴۹  
 ای دانش نیست ۵۰  
 ای دانش نیست ۵۱  
 ای دانش نیست ۵۲  
 ای دانش نیست ۵۳  
 ای دانش نیست ۵۴  
 ای دانش نیست ۵۵  
 ای دانش نیست ۵۶  
 ای دانش نیست ۵۷  
 ای دانش نیست ۵۸  
 ای دانش نیست ۵۹  
 ای دانش نیست ۶۰  
 ای دانش نیست ۶۱  
 ای دانش نیست ۶۲  
 ای دانش نیست ۶۳  
 ای دانش نیست ۶۴  
 ای دانش نیست ۶۵  
 ای دانش نیست ۶۶  
 ای دانش نیست ۶۷  
 ای دانش نیست ۶۸  
 ای دانش نیست ۶۹  
 ای دانش نیست ۷۰  
 ای دانش نیست ۷۱  
 ای دانش نیست ۷۲  
 ای دانش نیست ۷۳  
 ای دانش نیست ۷۴  
 ای دانش نیست ۷۵  
 ای دانش نیست ۷۶  
 ای دانش نیست ۷۷  
 ای دانش نیست ۷۸  
 ای دانش نیست ۷۹  
 ای دانش نیست ۸۰  
 ای دانش نیست ۸۱  
 ای دانش نیست ۸۲  
 ای دانش نیست ۸۳  
 ای دانش نیست ۸۴  
 ای دانش نیست ۸۵  
 ای دانش نیست ۸۶  
 ای دانش نیست ۸۷  
 ای دانش نیست ۸۸  
 ای دانش نیست ۸۹  
 ای دانش نیست ۹۰  
 ای دانش نیست ۹۱  
 ای دانش نیست ۹۲  
 ای دانش نیست ۹۳  
 ای دانش نیست ۹۴  
 ای دانش نیست ۹۵  
 ای دانش نیست ۹۶  
 ای دانش نیست ۹۷  
 ای دانش نیست ۹۸  
 ای دانش نیست ۹۹  
 ای دانش نیست ۱۰۰



به دستگیری رگ تناسی بندی بر دست گرامی بست درمی از آرام بر و خون گرامان کشاد  
 به چید و چشم پیدانگران نشتر برگ جان دوستان زده مگر بدانش و بدین رقت گاهان سوزنی  
 در دیده دشمنان فرو برد خوشانی نشن که نوش جاودانی بخشد و به خون پروی که از  
 سر نوز بنگانی نشن نی اندیشه اوشت و خونگیری پیشه اگر دشمنی هم نزدیک شود و خوش سو  
 او خوشند نشتر برگ کنه نهاد که هر شش نهاد و دلیت نمیدانم بدتش چیست جاد و به که هر کس  
 خون خویشش بریزد خدایا دیده بدخواهان سنگون چون طشت گزابر خون تن رشک  
 آورانیش شترت چون خون تیره در خاک دامن زبون باور قومه و نافر و کون  
 فرزندهایون باشد خواهش شسته بیونده هایون باشد غرورده نافر و شدن فرزند از جسد آن  
 والا تبار با گوهر رخشان دریای پاکدانی دل بهدوش لب رشاد مانی گردانید بهر آرز رنگ  
 شادی آئینده امید و از فرمود آید و نگهبان هر دو تونهای خوبی و زیبائی را بهین بهین  
 هنگام بهترین به پیوندیکه گرسبزه شکفته گردانید گل فشانی و بار آوری رسانا در قومه  
 دل از چندی بی آئین تاب و آرام نمیداشت و مانند رنجور پهلوی پهلومی قید چند آن که  
 بگلشت بیشتر می برد و وی آسایش کمتر میدید دریافت نمیشد که از چیست که بیک ناگاه  
 آوازی جانگاه بگوش خورد که خان والا شان بهشت رسیدند بیوشن زمین افتاد و به پیر و  
 رهرو جهان پادشاه تاب میخواست که زنجانی پهلوی ساخت بگریه زاری پروا خست پایان کا







سپاسی شستن ۱۱  
سپاسی شستن ۱۲  
سپاسی شستن ۱۳  
سپاسی شستن ۱۴  
سپاسی شستن ۱۵  
سپاسی شستن ۱۶  
سپاسی شستن ۱۷  
سپاسی شستن ۱۸  
سپاسی شستن ۱۹  
سپاسی شستن ۲۰  
سپاسی شستن ۲۱  
سپاسی شستن ۲۲  
سپاسی شستن ۲۳  
سپاسی شستن ۲۴  
سپاسی شستن ۲۵  
سپاسی شستن ۲۶  
سپاسی شستن ۲۷  
سپاسی شستن ۲۸  
سپاسی شستن ۲۹  
سپاسی شستن ۳۰  
سپاسی شستن ۳۱  
سپاسی شستن ۳۲  
سپاسی شستن ۳۳  
سپاسی شستن ۳۴  
سپاسی شستن ۳۵  
سپاسی شستن ۳۶  
سپاسی شستن ۳۷  
سپاسی شستن ۳۸  
سپاسی شستن ۳۹  
سپاسی شستن ۴۰  
سپاسی شستن ۴۱  
سپاسی شستن ۴۲  
سپاسی شستن ۴۳  
سپاسی شستن ۴۴  
سپاسی شستن ۴۵  
سپاسی شستن ۴۶  
سپاسی شستن ۴۷  
سپاسی شستن ۴۸  
سپاسی شستن ۴۹  
سپاسی شستن ۵۰  
سپاسی شستن ۵۱  
سپاسی شستن ۵۲  
سپاسی شستن ۵۳  
سپاسی شستن ۵۴  
سپاسی شستن ۵۵  
سپاسی شستن ۵۶  
سپاسی شستن ۵۷  
سپاسی شستن ۵۸  
سپاسی شستن ۵۹  
سپاسی شستن ۶۰  
سپاسی شستن ۶۱  
سپاسی شستن ۶۲  
سپاسی شستن ۶۳  
سپاسی شستن ۶۴  
سپاسی شستن ۶۵  
سپاسی شستن ۶۶  
سپاسی شستن ۶۷  
سپاسی شستن ۶۸  
سپاسی شستن ۶۹  
سپاسی شستن ۷۰  
سپاسی شستن ۷۱  
سپاسی شستن ۷۲  
سپاسی شستن ۷۳  
سپاسی شستن ۷۴  
سپاسی شستن ۷۵  
سپاسی شستن ۷۶  
سپاسی شستن ۷۷  
سپاسی شستن ۷۸  
سپاسی شستن ۷۹  
سپاسی شستن ۸۰  
سپاسی شستن ۸۱  
سپاسی شستن ۸۲  
سپاسی شستن ۸۳  
سپاسی شستن ۸۴  
سپاسی شستن ۸۵  
سپاسی شستن ۸۶  
سپاسی شستن ۸۷  
سپاسی شستن ۸۸  
سپاسی شستن ۸۹  
سپاسی شستن ۹۰  
سپاسی شستن ۹۱  
سپاسی شستن ۹۲  
سپاسی شستن ۹۳  
سپاسی شستن ۹۴  
سپاسی شستن ۹۵  
سپاسی شستن ۹۶  
سپاسی شستن ۹۷  
سپاسی شستن ۹۸  
سپاسی شستن ۹۹  
سپاسی شستن ۱۰۰

این و آن پر نیز سازند رقصه نظم خامه اشک سیاه میریزد بموی کاغذ به تن نمی نیز دهم  
چه نویسد ز رو نهاد و جهان میشود دردی چشم نهان دیر و ز که فتنه بود میرزایا دگار بیگ از  
جهان گذران رفت و جهانی را دور جدائی خود گذاشت مر این خو کرد مهر بانی خود را که یکدم  
جدائی او گوارا نمیکرد شوی وزیر بستر بتابی می تویم و ناله های تشنیه از دل می کشیم نظم اے دریغا که  
از سرای جهان دوستان یک یک شمع نهان مانده ام همچو خاک باز رگازان دور و راهای رنج  
سرگردان اگر برای دوسره وز آند و بدلد ابرم پر از نذر بجاست رقصه زانده و ده خان جهان  
نزدیکت و که جان سپارم نامه دلبری ز نیست بالا بخشید پیاس انهمه دلبری دلاری سیکه از هزار  
واندکی از بسیار نمیتوانم نوشت خفا خوش دارد رقصه افسوس کسی درین جهان بدایندیم مکار یکدیگر  
آمد گلشن در پرواز است فرود ارا و سکندر جرم و کسری می کی رفتند ازین جهان گذران یکیک  
دل بر یافت این سخنها از سر سو کشیده بود بجائی رسیده ناگاه از جاسپاری در ایشان آگاه شد اندک  
سر و کار یکدیگر داشت آنهم گذاشت پرا که گواه تازه رسیدن آن شبایستگه نه پای رنج و اندوه خود راه بنده  
که کار جهان بچین است رقصه از کج و پا بوی بسیار چه خوش که روزی دست دیدن نامه رسید و بر  
و دیده مالد جگر یکدیگر روی سامان می بیند خدایارم باور رقصه جان من خوشی گذرانید از  
جدائی ایشان دیده دارم خونبار و دلی سیاه کردار و زبانشکباری شست ستاره شماری  
بسر می برم چشمم پرا می مانم که بوی از گلشن روتی و زیده بتازگی مغرم کوشند اندام که چرخ را

سپاسی شستن ۱۱  
سپاسی شستن ۱۲  
سپاسی شستن ۱۳  
سپاسی شستن ۱۴  
سپاسی شستن ۱۵  
سپاسی شستن ۱۶  
سپاسی شستن ۱۷  
سپاسی شستن ۱۸  
سپاسی شستن ۱۹  
سپاسی شستن ۲۰  
سپاسی شستن ۲۱  
سپاسی شستن ۲۲  
سپاسی شستن ۲۳  
سپاسی شستن ۲۴  
سپاسی شستن ۲۵  
سپاسی شستن ۲۶  
سپاسی شستن ۲۷  
سپاسی شستن ۲۸  
سپاسی شستن ۲۹  
سپاسی شستن ۳۰  
سپاسی شستن ۳۱  
سپاسی شستن ۳۲  
سپاسی شستن ۳۳  
سپاسی شستن ۳۴  
سپاسی شستن ۳۵  
سپاسی شستن ۳۶  
سپاسی شستن ۳۷  
سپاسی شستن ۳۸  
سپاسی شستن ۳۹  
سپاسی شستن ۴۰  
سپاسی شستن ۴۱  
سپاسی شستن ۴۲  
سپاسی شستن ۴۳  
سپاسی شستن ۴۴  
سپاسی شستن ۴۵  
سپاسی شستن ۴۶  
سپاسی شستن ۴۷  
سپاسی شستن ۴۸  
سپاسی شستن ۴۹  
سپاسی شستن ۵۰  
سپاسی شستن ۵۱  
سپاسی شستن ۵۲  
سپاسی شستن ۵۳  
سپاسی شستن ۵۴  
سپاسی شستن ۵۵  
سپاسی شستن ۵۶  
سپاسی شستن ۵۷  
سپاسی شستن ۵۸  
سپاسی شستن ۵۹  
سپاسی شستن ۶۰  
سپاسی شستن ۶۱  
سپاسی شستن ۶۲  
سپاسی شستن ۶۳  
سپاسی شستن ۶۴  
سپاسی شستن ۶۵  
سپاسی شستن ۶۶  
سپاسی شستن ۶۷  
سپاسی شستن ۶۸  
سپاسی شستن ۶۹  
سپاسی شستن ۷۰  
سپاسی شستن ۷۱  
سپاسی شستن ۷۲  
سپاسی شستن ۷۳  
سپاسی شستن ۷۴  
سپاسی شستن ۷۵  
سپاسی شستن ۷۶  
سپاسی شستن ۷۷  
سپاسی شستن ۷۸  
سپاسی شستن ۷۹  
سپاسی شستن ۸۰  
سپاسی شستن ۸۱  
سپاسی شستن ۸۲  
سپاسی شستن ۸۳  
سپاسی شستن ۸۴  
سپاسی شستن ۸۵  
سپاسی شستن ۸۶  
سپاسی شستن ۸۷  
سپاسی شستن ۸۸  
سپاسی شستن ۸۹  
سپاسی شستن ۹۰  
سپاسی شستن ۹۱  
سپاسی شستن ۹۲  
سپاسی شستن ۹۳  
سپاسی شستن ۹۴  
سپاسی شستن ۹۵  
سپاسی شستن ۹۶  
سپاسی شستن ۹۷  
سپاسی شستن ۹۸  
سپاسی شستن ۹۹  
سپاسی شستن ۱۰۰

سپاسی شستن ۱۱  
سپاسی شستن ۱۲  
سپاسی شستن ۱۳  
سپاسی شستن ۱۴  
سپاسی شستن ۱۵  
سپاسی شستن ۱۶  
سپاسی شستن ۱۷  
سپاسی شستن ۱۸  
سپاسی شستن ۱۹  
سپاسی شستن ۲۰  
سپاسی شستن ۲۱  
سپاسی شستن ۲۲  
سپاسی شستن ۲۳  
سپاسی شستن ۲۴  
سپاسی شستن ۲۵  
سپاسی شستن ۲۶  
سپاسی شستن ۲۷  
سپاسی شستن ۲۸  
سپاسی شستن ۲۹  
سپاسی شستن ۳۰  
سپاسی شستن ۳۱  
سپاسی شستن ۳۲  
سپاسی شستن ۳۳  
سپاسی شستن ۳۴  
سپاسی شستن ۳۵  
سپاسی شستن ۳۶  
سپاسی شستن ۳۷  
سپاسی شستن ۳۸  
سپاسی شستن ۳۹  
سپاسی شستن ۴۰  
سپاسی شستن ۴۱  
سپاسی شستن ۴۲  
سپاسی شستن ۴۳  
سپاسی شستن ۴۴  
سپاسی شستن ۴۵  
سپاسی شستن ۴۶  
سپاسی شستن ۴۷  
سپاسی شستن ۴۸  
سپاسی شستن ۴۹  
سپاسی شستن ۵۰  
سپاسی شستن ۵۱  
سپاسی شستن ۵۲  
سپاسی شستن ۵۳  
سپاسی شستن ۵۴  
سپاسی شستن ۵۵  
سپاسی شستن ۵۶  
سپاسی شستن ۵۷  
سپاسی شستن ۵۸  
سپاسی شستن ۵۹  
سپاسی شستن ۶۰  
سپاسی شستن ۶۱  
سپاسی شستن ۶۲  
سپاسی شستن ۶۳  
سپاسی شستن ۶۴  
سپاسی شستن ۶۵  
سپاسی شستن ۶۶  
سپاسی شستن ۶۷  
سپاسی شستن ۶۸  
سپاسی شستن ۶۹  
سپاسی شستن ۷۰  
سپاسی شستن ۷۱  
سپاسی شستن ۷۲  
سپاسی شستن ۷۳  
سپاسی شستن ۷۴  
سپاسی شستن ۷۵  
سپاسی شستن ۷۶  
سپاسی شستن ۷۷  
سپاسی شستن ۷۸  
سپاسی شستن ۷۹  
سپاسی شستن ۸۰  
سپاسی شستن ۸۱  
سپاسی شستن ۸۲  
سپاسی شستن ۸۳  
سپاسی شستن ۸۴  
سپاسی شستن ۸۵  
سپاسی شستن ۸۶  
سپاسی شستن ۸۷  
سپاسی شستن ۸۸  
سپاسی شستن ۸۹  
سپاسی شستن ۹۰  
سپاسی شستن ۹۱  
سپاسی شستن ۹۲  
سپاسی شستن ۹۳  
سپاسی شستن ۹۴  
سپاسی شستن ۹۵  
سپاسی شستن ۹۶  
سپاسی شستن ۹۷  
سپاسی شستن ۹۸  
سپاسی شستن ۹۹  
سپاسی شستن ۱۰۰



۱۸ از کارهای حاصل در این روز  
 ۱۹ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۰ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۱ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۲ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۳ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۴ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۵ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۶ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۷ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۸ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۹ از کارهای حاصل در این روز  
 ۳۰ از کارهای حاصل در این روز

با من چه دشمنی است که اینهم نمی پسندد و تا کجا میایی دیدار چه رساند <sup>۱۱</sup> قعنه جهان من آستان  
 در از بنامه سپردن لب دریا به پیمان <sup>۱۲</sup> مشت همودن یک بیابان با گشت شمردن روزی شود  
 که بر و گویم نرسیدن نامهار ایچز اینک یکتانی دل نگذاشته باشد که برنگ نگار بنانان پروازند  
 چه گمان زبانی نیست گاهی اینهم در میان باشد <sup>۱۳</sup> قعنه نامه آمدن گمانی رفت بر آمدن  
 خود که نوشتند در بنیاید که در <sup>۱۴</sup> قعنه دل بیار و دست بکار باشند از روزیکه دوری در میان  
 آمد آرام کم نیست کاری از نامه میباشند اینهم سر کار دلی بزواری رسد اگر خود را میانیان من خود  
 را میتوانی و گریه خوش باشی من بیشتی و چشم و خجوابی <sup>۱۵</sup> قعنه نشن زنی دلا و بیگ نشتر  
 شریان شد بار بار از کزدم سیرش گفتم چشمی داشتند پایان کار زگر سیتند که گریستند افسوس که  
 سخن فردوی ملوی از یاد دادند <sup>۱۶</sup> قعنه در قشیکه زشت است و در ایشیت که گرش بر نشانی بیلغ  
 بهشت و رازجوی خلدش بهنگام آب <sup>۱۷</sup> پنجش شکر ریزی و شهد ناب <sup>۱۸</sup> سر انجام گوهر  
 بکار آورد به همان میوه تلخ بار آورد به اکنون هوش ارنده بر پندم گوش <sup>۱۹</sup> قطعه دیده مشب  
 پییدنی دارد به داستانم شنیدنی آرد به رفت جان مرا کرد آگاه <sup>۲۰</sup> دل گریبان دریدنی  
 وارده اگر گاه روانگی <sup>۲۱</sup> اگاهم ساختند و گاهی میدیدم نه پسندیدند خدا دادند چنانچه نشیدند و در  
 در دل مانده و آه برب خدا زود باز آرد آگاه من و بی پروائی شمار <sup>۲۲</sup> قعنه در در و رونه  
 که مانند مهر بانیهای شما بیابان رسیدنی نیست اگر بدل نگذارم چه کنم نامه دوستی رسید

۱۱ از کارهای حاصل در این روز  
 ۱۲ از کارهای حاصل در این روز  
 ۱۳ از کارهای حاصل در این روز  
 ۱۴ از کارهای حاصل در این روز  
 ۱۵ از کارهای حاصل در این روز  
 ۱۶ از کارهای حاصل در این روز  
 ۱۷ از کارهای حاصل در این روز  
 ۱۸ از کارهای حاصل در این روز  
 ۱۹ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۰ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۱ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۲ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۳ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۴ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۵ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۶ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۷ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۸ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۹ از کارهای حاصل در این روز  
 ۳۰ از کارهای حاصل در این روز

۱۱ از کارهای حاصل در این روز  
 ۱۲ از کارهای حاصل در این روز  
 ۱۳ از کارهای حاصل در این روز  
 ۱۴ از کارهای حاصل در این روز  
 ۱۵ از کارهای حاصل در این روز  
 ۱۶ از کارهای حاصل در این روز  
 ۱۷ از کارهای حاصل در این روز  
 ۱۸ از کارهای حاصل در این روز  
 ۱۹ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۰ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۱ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۲ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۳ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۴ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۵ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۶ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۷ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۸ از کارهای حاصل در این روز  
 ۲۹ از کارهای حاصل در این روز  
 ۳۰ از کارهای حاصل در این روز







روانست باز داشتند که از  
ایستادند و گفتند که ما را  
سوز دل بکار آمد  
یا جانهای خود را  
خوابم آید  
نظر کردیم که این نود و یک







چیزی که در جدول  
از آن بود و باز  
باید داد و فرموده شد  
ساخته شد

ای سونو کلین  
پارچه و شست و شو  
باغی که در آن است  
خود را باغی

ای کامیاب شود  
از او یاد و نام  
شده و شده شد  
در این راه

ای سونو کلین  
پارچه و شست و شو  
باغی که در آن است  
خود را باغی

ای کامیاب شود  
از او یاد و نام  
شده و شده شد  
در این راه



















میکند  
نور و شمع ایشان  
است اصلاح  
دین و دامن  
خداوند که در دست  
شیراز و کلاه  
کوتیله بادشمن  
صلح صفوان است  
بسیار از این قاصده  
مصطفی بن حسین  
باب انتشار



آغا خردلای زریں  
عابدان زریں  
کلا فی البیان  
اقطع  
شیردل کنایه از  
مردم دلیروان  
نقطه سبست  
رویه مشتقان  
اورده ۱۳ طبع  
بیخ حستان  
تلفظ در زبان  
درامه  
۲ ویدیا







[illegible]















CALL No.

۱۹۱۴۵۵۴

ACC. No.

۱۹۲۴۵

AUTHOR

عالمگیر، اورنگ زیب

TITLE

رقعات عالمگیری

۱۱۴		۱۹۱۴۵۵۴	
۱۹۲۴۵		عالمگیر، اورنگ زیب	
		رقعات عالمگیری	
Date	No.	Date	No.



# MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

## RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.



